گلچینی از

آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت فاطمه زهرا (س)

دکتر سید علی اکبر حسینی
مسعود حسین چاری
فریده یوسفی

بسم الله الرحمن الرحيم

گلچینی از

آموزه‌های تربیتی

در زندگی حضرت فاطمه زهرا (س)

دکتر سید علی اکبر حسینی
فریده یوسفی - مسعود حسین چاری
(دانشگاه شیراز)

انتشارات اطلاعات
تهران ۱۳۸۲

حسینی، علی‌اکبر، ۱۳۰۸ -
گلچینی از آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) / علی‌اکبر حسینی، فریده یوسفی، مسعود حسین چاری. - تهران: اطلاعات، ۱۳۷۹.
۱۰۴ ص.
۳۵۰۰ ریال ISBN 964 - 423 - 448 - 0
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه ص. [۷۷] - ۹۷.
چاپ دوم: ۱۳۸۲. ۴۵۰۰ ریال.
۱. فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. - سرگذشتنامه. الف. یوسفی، فریده، ۱۳۳۶ - ب. حسین چاری، مسعود. ج: مؤسسه اطلاعات. عنوان. د. عنوان. هـ. عنوان: آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت فاطمه زهرا(س).
۸ گ ۳۷ ح / BP ۲۷/۲ ۲۹۷/۹۷۳
کتابخانه ملی ایران ۳۸۰۵ - ۷۹م*

علی‌اکبر حسینی

گلچینی از آموزه‌های تربیتی در زندگی حضرت فاطمه زهرا(س)

طراح جلد: رضا گنجی - حروف‌نگار: معصومه صفی - صفحه‌آرا: فاطمه حلوایی - مصحح: محمود عباسی

چاپ اول: ۱۳۷۹ - چاپ دوم: ۱۳۸۲

تعداد: ۲۱۰۰ نسخه

حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسهٔ اطلاعات

همهٔ حقوق محفوظ است

تقدیم به:

خاک پای مادر مظلومیت

فهرست مطالب

چه شد که چنین شد؟!	۹
۱ـ مقدمه	۱۳
۲ـ شکفتن یك گل	۱۷
۳ـ دو انسان دو قرینه	۲۱
۴ـ زمستان در بهار	۳۳
۵ـ آخرین دفاع	۶۱
۶ـ سفر به ابدیت	۶۷
۷ـ سرانجام سخن؛ گذر و نظر	۷۳
منابع و پی‌نوشت‌ها	۷۷
جهت مطالعه بیشتر	۹۹
فهرست اسامی افراد و مکانها	۱۰۳

... وَ جِئنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاة ...
... با سرمایه‌ای ناچیز بحضور آمده‌ایم ...
قرآن کریم: بخشی از آیهٔ ۸۸ سورهٔ یوسف

چه شد که چنین شد؟!

هر اثر علمی از نخستین روزهای شکل گیری، تا آن هنگام که مورد استفاده جویندگان علم قرار می گیرد سرگذشتی دارد و بسیاری از این سرگذشتها دارای نکته‌های فراوان و راز و رمزهایی اند که می توانند حرکت آفرین باشند. شاید شما خواننده محترم مایل باشید قصهٔ سر بر آوردن نهال نوپایی را که در سرزمین اندیشهٔ نگارندگان کتاب حاضر روییدن آغازید، بدانید. خالی از لطف نخواهد بود که از باب تأمل، هُمای خیال خود را در افق پرواز ذهن‌های ما به گردش آورید، باشد که بواسطه عطر یاس فاطمی مشام جان را به نفسی تازه بنوازید.

اعتقاد راسخ داریم که عشق پاك به ساحت مقدس زهرا در هر دلی بودیعه نهاده شده است و برای مشتعل شدن این آتش عشق، گاهی اوقات جرقه‌ای کوچك لازم است. مانند بسیاری از زهراباوران، آنچه از او می دانستیم محنت و درد و رنج بود و دنیایی سؤال، مجالی می خواستیم تا پرسش‌های بیشمار را پاسخی جستجو کنیم. روزهای عمر یکی پس از دیگری می گذشت. دوره

تحصیلی کارشناسی هم به اتمام رسید، پس از آن در دوره کارشناسی ارشد بود که به عنوان دانشجوی روانشناسی تربیتی، قرار بود در کلاس درسی تحت عنوان «نظریه‌ها و آرای فلسفی در مکاتب تربیتی» مبانی دیدگاههای مدعیان تعلیم و تربیت را از آغازین ایام تا نظریه‌پردازان معاصر فراگیریم. در این کلاس بود که استاد درس مذکور (که اینك در سایهٔ لطف حضرت زهرا خامه‌اش در نگارش این کتاب نیز متبرك شده است) جرقه اندیشیدن در راه و روش تربیتی ائمه هُدی، بویژه تفکر در ابعاد تربیتی واقعه عاشورا، سخنرانی -یا خطبهٔ- حضرت زهرا و . . . را در ذهن شاگردان خویش زد. در آن ایام گرچه دلهایی به تپش افتاد، ولی این جرقه تا بدان حد نبود که آتش افروزی کند. . .

چرخ بازیگر همان استاد و برخی از دانشجویان همان کلاس را بار دیگر در محفلی نورانی گردهم آورد. این بار، او و دانشجویان اولین دوره دکتری روانشناسی تربیتی در ایران، به بهانهٔ درس دیگری تحت عنوان «تعلیم و تربیت اسلامی» فرصت هم‌اندیشی مجددی پیدا کردند. در این فرصت، آن جرقه چند سال پیش مشتعل شد و نصیب دو تن از دانشجویان کلاس مذکور، (فریده یوسفی و مسعود حسین چاری) پرداختن به نکات تربیتی خطبه حضرت زهرا شد و چه خوش نصیبی بود این برات مبارك! . . . و این هم براستی یکی از بیشمار کرامات فاطمی است.

با حوصله و دقت آنچه از دست نوشته و کتاب در کتابخانه‌های دانشگاه شیراز، علوم پزشکی شیراز، مجموعه‌های شخصی، کتابخانه دانشکده علوم قرآنی واحد شیراز موجود بود در حد توان بررسی و اکثر آنها جمع آوری شد. هرچه مطالعه بیشتر و عمیق‌تر می‌شد زوایای ناشناخته‌ای از زندگی و سیره تربیتی حضرت زهرا هویدا می‌شد. پس از چند ماه انبوهی از یادداشت‌های

پراکنده فراهم شد. اینك انسجام بخشی و نظم‌دهی به آن افکار پراکنده باقی مانده بود. قالب‌های متعددی به ذهن آمد و سرانجام یك رویکرد زمانی برحسب آغاز بی‌انتهایِ حیات زهرا انتخاب شد. وقتی گزارش نهایی کار به استاد درس تقدیم شد، او پژوهندگان را به انتشار اثر خود در قالب یك کتاب تشویق کرد. گرچه آنها نگران اینکه مبادا کارشان در شأن حقیقت اسطوره‌ای فاطمه نباشد ابا کردند، اما وی اصرار کرد که این اسطوره گرچه از عالم بالاست ولی این دنیایی است، براحتی می‌توان به او اقتدا کرد و این نوشته پنجره کوچکی به زندگیِ این دنیایی انسانی است که از عالم اسطوره‌هاست. پس از چند بار ویرایش و دقت در منابع، حاصل کار کتابی شد که اینك فرا روی شماست.

با وجود تلاش‌های فراوانی که بعمل آمده است تا به عنوان یك کار علمی در کمال بیطرفی با ملاحظه منابعی که موجود بوده است در خور بضاعت علمی ناچیز اقدام به معرفی سیره تربیتی و اجتماعی صدیقه طاهره شود، لیکن کار خود (نه موضوع آن) را از عیب و نقص مبرا نمی‌دانیم. مشتاقانه منتظر اظهار نظرها و نقادی‌های عالمانه ژرف‌اندیشان و دانش‌پژوهان هستیم تا در پرتو این هم‌اندیشی‌ها غنای اندیشه ما مضاعف گردد و به یاری خداوند و با همت بلند آنان که دغدغه غربت فاطمه را دارند این نهال نوپا روزی مبدل به درختی تنومند گردد که در سایه‌سار آن، تشنگان کوثر فاطمی، عطش جانشان را فرو بنشانند. ما به آن روز سخت چشم دوخته‌ایم.

فریده یوسفی ـ مسعود حسین چاری

دانشگاه شیراز: دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی

سپاس

... اینك که به یمن نام مقدس ریحانه نبی در مدت زمانی کمتر از انتظار مقدمات چاپ و انتشار این کتاب فراهم گردیده است به مصداق سپاسگزاری از خادمان اهل اندیشه و علم در مؤسسه ارزشمند اطلاعات، بهره‌مندی از تفضلات مادر همه خوبی‌ها را تبریك گفته و این توفیق را مدیون عنایت خاص آن مظهر و سرچشمه لطف و صفا می‌دانیم. هنیئاً لهم... سپاس و ستایش از پیگیری‌ها و دقت‌نظرهای خدمتگزاران دیگر اهل بیت که دغدغه جان‌نواز نشر فضائل و مناقب خاندان عصمت و طهارت مس وجودشان را به اکسیر عشق در آمیخته و همت زرین اصرار و مداومت بر اتمام کار را به ارمغان آورده است، جز با آرزوی برخورداری آنان از ارتزاق معنوی بر سفره خیر کثیر، میسّر نخواهد بود. همچنین برای تمام دست‌اندرکاران و کسانی که بنحوی از انحاء قدمی در این راه برداشته‌اند و تلاشی مصروف داشته‌اند از پیشگاه حضرت دوست، توفیق و کامیابی روزافزون مسألت داریم. نیك می‌دانیم که همه ما و شما به زبان حال در محضر بی‌بی دو عالم باید عرض کنیم که:

چگونه سر ز خجالت برم به حضرت دوست
که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم

دکتر سیدعلی اکبر حسینی

فریده یوسفی ـ مسعود حسین چاری

دانشگاه شیراز، خردادماه ۱۳۷۹ هجری شمسی

صفر ۱۴۲۱ هجری قمری

۱

مقدمه

در آغازین ایام هزارهٔ سوم میلادی اینك که بشریت بدون آمادگی، حداقل در برخی از زمینه‌ها، دل‌نگران آینده خویش به سوی دوره جدیدی از تاریخ ره می‌سپارد بیش از هر چیز نیازمند معنا و مفهومی برای حیات است. متأسفانه باید گفت که در سده اخیر بیش از هر دورهٔ دیگری بهت و حیرت انسان در وادی اندیشه فزونی یافته و نبود مشعل فروزانی که روشنی بخش مسیر حرکت او باشد وی را به ضلالت و بدبختی سوق داده است. به‌رغم پیشرفت‌های حیرت‌انگیز در قلمرو صنعت و فن‌آوری، سهم بشر در عرصه معرفت و حقیقت‌طلبی بسیار اندك ـ اگر نگوییم هیچ ـ بوده است. نگاهی به آمار و ارقام جنگ‌ها و خونریزی‌های قرن اخیر و نیم‌نگاهی به دوران تاریخی ماقبل، نتیجه مأیوس کننده‌ای برای صاحبان خرد در برخواهد داشت که: آیا محصول این همه ادعای اندیشه‌ورزی بی‌نصیب کردن این شمار از ابنای بشر از حیات است؟ [۱] اکنون همهٔ آنانی که داعیهٔ تفکیك مابین ماده و معنا داشته‌اند ـ

حداقل اگر معنا را منکر نبوده‌اند ـ چنانچه زنده باشند پشیمان خواهند بود و اگر رخ در نقاب خاك کشیده باشند، مورد عتاب پیروان اندیشه‌های خویش هستند. انسان در حسرت چشمه‌ای زلال و گوارا که عطش جانش را فرو بنشاند لَه لَه می‌زند و آنچه را که تاکنون در پی آن بوده سرابی بیش نیافته است.

چهارده قرن پیش صاحب مکتبی در عالم، بشریت را به سوی سعادت فراخواند که از آن‌پس هیچ هماوردی نداشته است. همان اَبَر انسانی که مکتب نرفته [۲] و خط نانوشته، [۳] بادیه‌نشینان خونریز و بدوی را در قالب اولین جامعه مدنی مبتنی بر مساوات گردهم آورد، دلهایشان را تسخیر کرد، خوارشدگان را عزت بخشید و انسان را از کرنش در مقابل کمتر از خدای واحد برحذر داشت. [۴] می‌توان گفت تمام مدعیان اصلاح اجتماعی، بجز انبیای عظام الهی، ـ چه قبل و چه بعد از او و ذریّه‌اش ـ از معرفی عینی انسان تربیت یافته مرام خویش ناتوان بودند و هم او بود که الگوی نیکوی تربیت اسلامی در کردار و گفتار و اندیشه‌اش تبلور عینی یافت. [۵]

بر جامعه‌ای که این مربی بزرگ در آن ظهور کرد نمونهٔ کاملی از یك فرهنگ غیرانسانی حکمفرما بود. گروههای ناتوان و متفرق انسانها اگر آوارهٔ بادیه‌های بی‌آب و علف نبودند تحت بهره‌کشی صاحبان زر و زور به سختی وصف‌ناپذیری ایام عمر را سپری می‌کردند. [۶] زبان آنها نیزه و شمشیر، منطقشان کشتار و خونریزی و تربیت آنها نیز بر همین قاعده استوار بود. [۷] در چنین مرام تربیتی، آنهایی شایسته زنده ماندن بودند که روزی بتوانند چابك‌تر از نیاکان خود در لشکرکشی‌های قبیله‌ای، مرکب نابودکنندهٔ نزاع و آدم‌کشی را چهار نعل بتازانند و . . . زنان ـ که بطور طبیعی بهره‌ای برای این منظور نصیب

آنها نشده ـ سزاوار زنده ماندن نبودند و بهترین سرنوشت این نیمه از بشریت همان بود که در ابتدای حیات به خاك سپرده شود. جایی که سرانجام پس از یك عمر زندگی بی‌فایده! باید می‌رفتند، نیکوتر آن بود که بدون تحمیل رنج و مشقتِ نان و نفقه بر دیگران، در آغاز زندگی بروند[۸] ... او بر سالهای سیاه زندگی زنان خط پایان کشید[۹] و خود نیز برای زنان آن روز و تمام دوران تاریخ نمونه‌ای از زن پرورش یافتهٔ مکتب خویش معرفی کرد و از آن پس تا همیشهٔ تاریخ تمام نیکویی‌ها و امدار این بانوی بزرگ است. این زن تربیت شده در مکتب اسلام از یك سو سرگرم پرستش خداوند و از سویی دیگر فروغ فروزندهٔ خانه‌ای آکنده از صمیمیت و صفا است، مسلمانی است حاضر در اجتماع و صحنه سیاست، دختری است پاك و عفیف، در عین حال که عزیزترین کس برای پدر است[۱۰]، مقام الهی پدر را همیشه پاس می‌دارد و او را رسول‌الله صدا می‌زند.[۱۱] همسری آرمانی است برای شوهرش، بنحوی که در تمام عمر، یك بار هم کلمه دلسرد کننده‌ای در زندگی مشترکشان بر زبانش جاری نشد.[۱۲] مادری است که آزادترین انسانهایی که حافظ شرف و عزت بودند در دامان خود پرورش داد و بزرگان بشریت با همه تمام و توان خود، در ستودن فرزندانش به عجز و ناتوانی اقرار کرده‌اند. او مدیر خانه‌ای است که با همه کوچکی به وسعت تاریخ پرتوافشانی می‌کند.[۱۳] آزاده‌ای که از آلودگی‌ها و وابستگی‌های دست و پاگیر دنیا، از قید و بندهای خرافی و زرق و برق‌های اطراف آزاد است، هیچ چیز مانع از پرواز و عُلوّ روح او نیست و از این رو نمونه آزادی و آزادمنشی است...

این نوشتار بر آن است تا گوشه‌هایی از سیرهٔ تربیتی حضرت فاطمهٔ

زهرا (سلام الله علیها) را از نظر بگذراند. او که کوثر زلال الهی است و عطش بشریتِ حقیقت‌طلب جز با جام‌نوشی از دریای بی‌پایان معرفت او و خاندانش فرو نخواهد نشست. هرچند ممکن است ظاهرآرایی صاحبان آبشخورهای بی‌بنیان دو سه روزی انسان را به خود مشغول کند و دریافت سرچشمهٔ فیاض حقیقت را به تاخیر اندازد، ولی انسان را چاره‌ای نیست (اگر مدعی آسایش، عدالت، امنیت، برابری و چندین و چند آرمان والای دیگر است) جز اینکه روی به سرزمین امنی از گلستان خزان‌ناپذیر اندیشه بیاورد که هر شکوفه‌اش عطری از آرمان‌های والای الهی در خود دارد و در ساحل بی‌تلاطم آن دریاست که به عیش حقیقی خواهد رسید و گرنه چهاردیواری‌های فکری بنا شده به دست همنوعان هیچ ضمانتی از باب امنیت برایشان متصور نیست و آنچه در نخستین سطرهای این مقدمه بدان اشارت رفت شاهدی بر این مدعاست.

۲

شکفتن یك گل[۱۴]

به هنگام پرداختن به زندگی بزرگان مرسوم این است که شمه‌ای از سیر تاریخی و تحولی حیات آنان ارائه شود، ولی آنچه در زندگی انسانهای برجسته و منحصر به فرد برای نسل‌های بعد از آنان و بشریت اهمیت ویژه‌ای دارد این است که بدانند:

- که بودند؟
- چگونه می‌زیستند؟
- چگونه تربیت شدند؟
- چه کرده‌اند؟ و چرا؟ و نیز
- پس از خود چه تأثیری بر محیط به جای گذاشته‌اند؟[۱۵]

اینکه بدانیم کی زاده‌اند و چه هنگام رخت از جهان بربسته‌اند چه دردی از ما دوا می‌کند؟ چه این شخصیت‌ها که دلشان زنده به عشق است نوام خود را در جریدهٔ عالم ثبت کرده‌اند و هرگز نمی‌میرند.[۱۶] از این رو پرداختن به زندگی

بزرگان، اگر با هدفی غیر از آنچه بیان شد صورت گیرد، مطالعه تاریخ توسط بازنشستگان را می‌ماند که به قصد تفنن یا داستان سرایی برای کودکان انجام می‌شود نه اندیشه در کردار و گفتار و سیر و سلوك از برای خوشه‌چینی و به‌منظور ارائه طریق یا یافتن پاسخی برای این سؤال که چگونه باید بود؟[۱۷] و یا در حداقل سطح آن، درس زندگی آموختن! . . . و در این نوشتار سعی بر آن است تا از این منظر به پرورش یافتن بانوی بانوان جهان ـ بلکه دو جهان ـ[۱۸] نگریسته شود. این بخش را به نام گل زینت بخشیدیم. آنچه از واژه «گل» در ذهن‌ها نقش می‌بندد لطافت، عطر افشانی، کوتاهی عمر، آسیب پذیری، و از همه مهم‌تر وجود زمینه‌ای مناسب برای پرورش یافتن است. برخی از این صفات یا تداعی‌ها با «گلی» که هم اینك مدّنظر است چندان تناسب ندارند یا دست کم با آنچه در ذهن داریم سازگار نیست. این «گل» اگر لطافت دارد، ظریف است و سرشار از رقیق‌ترین و عمیق‌ترین عواطف قابل تصور برای بشر است، در عین حال آسیب ناپذیرترین متفکر در عرصه منطق و استدلال است. گرچه عمر کوتاه گل صحبتش را فرصتی مغتنم برای اهل معنا جلوه داده است[۱۹] و عطر افشانی‌اش را به لحاظ زمانی محدود می‌کند، که از بُعد مکان به خودی خود محدود است ـ ولی این «گل» با وجود آنکه فقط هیجده (یا بیست و هشت) روز از فصل بهار انسانیت[۲۰]، شاهد حیات مادی‌اش بوده، هرگز پس از پرپر شدن وجود ظاهری، شمیم جانفزای خود را از بشر دریغ نکرد[۲۱] بلکه هرچه بیشتر بر زردی خزان آزادگی افزوده می‌شود و در ازنای شب‌های سرد و استخوان سوز زمستان را مژده می‌دهد، شامهٔ جان‌های بهاری را بیشتر می‌نوازد. این بوی معطر هرگز در چارچوب اقلیم محبوس نمی‌ماند و اهل ذوق

را ـ در هر کجای عالم که باشند ـ سرمست از نایاب ترین مُشك لاهوتی می نماید... خورشید از شرم رخسارش چهره در پس شفق نهان کرده و شاخه‌ها از وصف دلپذیر جمالش، به خجلت خویشتن را در پشت برگها پنهان نموده‌اند.[۲۲] برای پرورش گلهای زیبا و خوشبو زمینه‌ای عاری از ناملایمات جوّی و وجود عوامل و شرایط خاص محیطی لازم است، اما «گلی» که خدیجه تقدیم محمد ـ که تقدیم بشریت ـ کرد به بهای از دست رفتن چهل میلیون سکهٔ طلا و نقره در عصر خود، فنا شدن تشخّص و جایگاه اجتماعی برجسته، متفرق شدن گروه گروه قوم و قبیله، خدم و حشم، پرستار و دوست! و به بهای تك و تنها ماندن در سخت ترین شرایط در عین برخورداری از شهرت و محبوبیت ـ که تا حد ملکهٔ حجاز پیش رفته بود ـ پرورش یافت.[۲۳] راستی خدیجه چرا با علم و آگاهی چنین حرمانی را به جان خریدار شد؟ اگر باز هم می خواست ـ و می توانست ـ ثروتمندترین، محبوب ترین، متشخص ترین، متجمل ترین، شیك‌پوش ترین و شیك نوش ترین زن عرب[۲۴] بماند، آیا هنوز هم زنده بود ـ آنطور که هست؟ آیا این شأن و منزلت اجتماعی و دنیایی نصیب خدیجه شد و زنی بعد از وی به این جایگاه دست نیافت؟ حتماً کسانی بودند که در جوامع خود، و حتی در جامعه اسلامی بعد از خدیجه، چنین مقام‌هایی را بدست آوردند[۲۵] که همه «ترین»های ممکن دنیای خود را داشته باشند، باری آنها که بودند و کجایند؟ چرا آنها آنچنان مُردند و این یکی اینچنین زنده ماند؟ راز این زنده ماندن در کجاست؟ و همین اشارت عاقلان را کافی است...[۲۶]

از آن بهار کوتاه، ایامی چند سپری نشده بود که گل خدیجه تنها شد. وه چه تنهایی دردآوری! آنهم در شعبِ ابی طالب، و «پدر» که دوبالش ـ خدیجه و

ابوطالب ـ به فاصله کمتر از سه روز شکسته بودند[۲۷] تنهاتر از او، اینك او «مادرِ پدر» شد و پدر، مادر او نیز. چه سالی غم افزا، که پدر «سالِ اندوهش»[۲۸] لقب داد. گذشته از همهٔ فشارهای اجتماعی و اقتصادی[۲۹]، تحریم‌ها، آزار و اذیت‌ها فراق این دو یار صمیمی بر پدر سنگین‌تر از دختر و برای دختر طاقت‌فرساتر از پدر بود، ولی او «مادر بابایش» بود. برای بابا این گل، شمیم خدیجه که شمیم بهشت[۳۰] را به همراه داشت و صفای او، نوازش او، پذیرایی او، دلداری دادن او، غبار غم و کدورت از چهره زدودن او پدر را در تحمل بار سنگین رسالت قوت قلبی بود. پدری که از شدت فشار روانی، غصه و مشقت، خدا او را تسلی می‌دهد[۳۱]، فرشته نجاتش آن دختر بود.[۳۲] و محبت پدر نیز، جای خالی مادر را برای دختر پر کرده بود.

سالی بعد هنوز که خستگی سالهای حصار، جسم و جان خداخواهان را رها نکرده بود سفری و هجرتی که برای انجام مسئولیت الهی پدر، باید تحمل می‌شد و چه شب‌های تاریك و روزهای طاقت‌سوز در بیابان‌های حجاز از مکه تا یثرب، دست و پنجه نرم کردن با سختی‌های طبیعت از یك سو و راهزنان مُغرض که به جرم مادرِ پدر بودنش قصد جان وی کرده بودند و درد کشیدن از حادثه‌های این راه تا یثرب[۳۳]؛ و این سفر یعنی اعتراض عملی به وضعیت موجود و نابسامانیهای یك جامعه و حرکتی به سوی نور و تلاش و مبارزه...

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد[۳۴]

۳

دو انسان، دو قرینه

در یثرب که اینك مدینهٔ نبی شده بود هر کس برادری برگزید و علی ـ که عمر خود را زیر سایه سار محبت مصطفی بدین جا رسانده بود و دمادم از عطر نبوی و رایحهٔ فاطمی استشمام کرده بود ـ اینك برادر او شد.

«علی که مادرش پرستار محمد بود و خودش در دامن خدیجه، در کنار فاطمه دختر محمد پرورش یافته بود و پسرعموی محمد، فرزند محمد، و اکنون برادر محمد شده است. فاطمه با علی بزرگ شده، او را برادری عزیز برای خویش و پروانه‌ای عاشق برگرد پدر خویش می‌داند. سرنوشت، این دو را از کودکی به گونه‌ای حیرت‌آور به هم گره زده است، هر دو با جاهلیت پیوندی نداشته‌اند، هر دو از نخستین سالهای زندگی در طوفان بعثت رشد کرده‌اند و در زیر نور وحی روییده‌اند، هر دو...»[۳۵]

خواهرانش ـ زینب و رقیه ـ آن هنگام که دختر محمد امین بودند با ثروتمندانی بنام، از قریش ازدواج کرده بودند و اینك زمان آن رسیده است که فاطمه هم... او می‌دانست که بزرگان عرب آرزومندند به نام او داماد محمد شوند که اینك رسول‌الله است، کسی که روزبه‌روز بر عظمت و اقتدار او افزوده می‌شد. او دختر سلطان یثرب بود و خواستگارانی که هر کدام وزنه‌ای گرانسنگ در حکومت و عهد خود و پس از خود. اولین آنها ابوبکر[۳۶] ـ که خود جانشین پیغمبر شد گرچه... ـ، بعد عُمَر[۳۷] و او هم... ـ و ثروتمندترین مرد قریش عبدالرحمن پسر عوف و... همه به صورت خوشایند و قانع کننده از جانب پدر و دختر رد شدند.[۳۸] او چرا به ازدواج با چنین بزرگانی ـ که هر دختری از عرب آرزوی پیشنهادشان را داشت ـ راضی نشد؟ ملاکش برای انتخاب شریك زندگی‌اش چه بود؟ شاید از اساس نمی‌خواست ازدواج کند ـ که در شعب ابی طالب به مادرش گفته بود پدر را تنها نخواهد گذاشت؟[۳۹] شاید هم دختر «امپراتور» اسلام به انتظار شاهزاده‌ای است؟!!

بزرگان، علی را تشویق کردند تا او هم بخت خود را بیازماید ـ و نشانه‌های بسیاری بود که فاطمه و پدرش انتظار علی را می‌کشند. علی، کوبهٔ در خانهٔ پدرِ تاریخ را به صدا در آورد و صدای قلب خود را واضح‌تر می‌شنید... می‌نشیند، هاله‌ای از شرم و حیا با محبت و پاکی سیمای مردانه‌اش را می‌پوشاند و سکوت!

ـ مثل اینکه تقاضایی داری و برای کاری آمده‌ای؟

و او از ثبات قدم خویش در راه عقیده‌اش و سابقهٔ خویشاوندی‌اش و محبت دوجانبه‌اش سخن می‌گوید و آنگاه خواستهٔ خود را که اگر صلاح بدانید

فاطمه را به نامزدی خویش برگزینم.[۴۰] ام‌سلمه چهرهٔ مشعوف پیغمبر را در این لحظه، به یاد ماندنی توصیف می‌کند.[۴۱] به ظاهر کارگری ساده است که دارایی‌اش بیش از یك شتر آبکش، یك زره و یك قبضه شمشیر، چیزی نیست و همهٔ آنها ضروری‌اند جز زره که می‌توان موقتاً از آن صرف‌نظر کرد. او اینك خواستگار دختر قدرتمندترین مرد عرب شده است. پدر، باید نظر دخترش را می‌پرسید... و اینجا هم، سرخی و گلگونی حیا برگونه، شبنم خوشرنگ و ملایم یك تبسم برگلبرگ رخسار، پرواز افکار در دوردست‌ها،... ازدواج با مردی که غیر از شتر آبکش، زره و شمشیر چیزی دیگر ندارد[۴۲] ولی قلبی در سینه دارد بی‌نظیر، و انسانیتی دارد که تاریخ آرزوی تکرار حیاتش را تا قیام قیامت به دل خواهد داشت[۴۳] و... با همهٔ این اندیشه‌ها فاطمه است و سکوت!!

هم در آن پرسش پدر نکته‌ای و هم در این سکوت دختر لطفی. نکتهٔ آن، حرکتی دیگر و درسی نو به جهان در امتداد مسیر مبارزه با یکسونگری به زنان، و لطافتِ این، اطمینان خاطر پدر از رضایت دخترش...

برای مخارج این ازدواج تاریخی و پیوند بین دو دریا[۴۴]، زره ـ که بخشش پدر به علی بود[۴۵] ـ به فروش رفت و تمام پول آن بدون صحبت از مقدارش[۴۶] ـ از جانب طرفین ـ تقدیم پدر عروس شد. ابوبکر (اولین خلیفه) به همراهی بلال ـ اذان‌گوی سیاه‌پوست پیغمبر، که بعد از او اعتصابِ اذان کرد و فقط یك اذان ناتمام برای دلِ تنگِ زهرا گفت ـ مأمور تهیهٔ جهیزیهٔ زهرا (با قسمتی از پول علی) شدند و چه سنگین جهیزیه‌ای دارد دختر امپراتور ملك حجاز!

با همهٔ دل نگرانی که از قصه‌پردازی و نقل تاریخیِ صرف برای نگارش این سطور وجود دارد، بگذارید فهرست این جهیزیهٔ سنگین، به نقل از ابوعَلَم توفیق ـ نویسندهٔ سنّی مذهب مصری[۴۷] ـ ارائه گردد تا شاید ژرف اندیشان را محل تأمّلی فراهم آید:

«... و ایشان اقلام زیر را به عنوان جهاز عروس خریداری کردند:

یك پیراهن،

یك روسری،

یك قطیفه (حوله بزرگ حمام)،

یك تخت که از نوار لیف خرما آماده شده بود،

دو رختخواب،

چهار عدد متکا،

یك پرده پشمی،

یك حصیر،

یك آسیای دستی،

یك تشت لباسشویی مسی،

یك مشك کوچك برای خنك کردن آب،

یك سبوی سبز،

یك آفتابه،

یك کاسه چوبی،

چند کوزه،

یك سفره از پوست،

و یك عبای پنبه‌ای.»

آیا کسی هست فهرستی حقیقی از دارایی‌هایی که زهرا همراه خود به خانه علی آورد تهیه کرده باشد؟ البته فهرست مذکور از قول ابوعَلَم توفیق، در گفته‌های بسیاری از اهل تحقیق و تاریخ و تفکر به صورت‌های مختلف و تغییرات اندك (ولی نه چندان معنی‌دار) ذکر شده است[۴۸]، امّا آنچه از فاطمه، فاطمه ساخت اینها نبودند، آنچه باعث شد که او برزنان دوجهان برتری یابد خارج از توان توصیف و در مقولهٔ ادراك و دریافت است، باید اندیشه کرد که فاطمه همراه خود چه آورده بود که علی با به دست آوردن او دنیا را سه طلاقه کرد؟[۴۹]

علی نیز در گوشه‌ای از شهر مدینه خانه‌ای تدارك دیده بود که تنها اثاث و زینتش عشق بود و عشق[۵۰]، خانه‌ای که سقف آن عرش خداوند شد و فرش آن قطعه‌ای از پوستین.[۵۱] خانه‌ای که کوخ نشینان آن از حیث معنا خارج از دسترس ملکوتیان و از حیث تربیت صاحب برکات تمام بلاد بودند[۵۲]، هستند و خواهند بود.

شبانگاهان پس از شامی که به تیمُن این پیوند مبارك به مردم داده شد، زهرا در حلقه‌ای از زنان مهاجر و انصار سوار برمرکب پیامبر و مهار آن در دست سلمان فارسی ـ که به افتخار سلمان محمدی نایل بود[۵۳] ـ به سوی خانه علی روانه شد. هیاهویی از شادی زنان، سرودهایی که بانوان و بویژه زنان پیغمبر می‌خواندند و دف و کف و هلهله[۵۴]، ولی نه خارج از حوزه رضایت

خداوند که پیغمبر چنین امر کرده بود[۵۵]... و چهره آشنای آنهایی که منتظرند تا مجلس بزمی یا عزایی برپا شود شاید از لطف صاحبان مجلس به نوایی برسند،... دختری فقیر و ژنده‌پوش و درخواست لباس‌های کهنهٔ عروس... ولی آنچه چشم‌های حیرت‌زده جمع دیدند چیز دیگری بود: در حجابی و حصاری از زنان حاضر پیراهن کهنه را ـ در شب عروسی ـ فاطمه خود پوشید و پیراهن نو را به آن دخترك فقیر داد[۵۶] و درسی بزرگ به همهٔ دختران و پسران تاریخ، درسی که الفبای آن در هیچ زبانی تغییر نمی کند: عشق، ایثار، انسانیّت و...

و بدین سان دو اقیانوس موّاج که هیچ کرانه‌ای برایشان متصور نیست، یکی شدند و از این آمیزش پاك گوهرانی تابناك پا به عرصهٔ وجود گذاشتند که نامشان بر تارك تمام قله‌های رفیع کرامات و ارزش‌های انسانی می‌درخشد... سرتاسر ماجرای ازدواج فاطمه و علی تصویری مجسم از آنچه دارای ارزش حقیقی است فراروی انسان‌ها قرار می‌دهد تا گریزی برای نظریه‌پردازانی که از سستی بنیان خانواده ـ به رغم سنگینی مهریه‌ها، فراوانی جهیزیّه، دانشمندی همسران و... ـ انگشت حیرت به دندان گرفته‌اند، موجود باشد. آنچه دیگران از تعبیر و تفسیر خوشبختی و سعادتمندی تلقی می کنند در قاموس خانوادهٔ علی معنای دیگری دارد. هر صاحبدلی که زندگی مشترك این دو را با نگاهی منصفانه و بدور از هر گونه تعصب و جزم‌اندیشی در نگرد چیزی جز توافق، همدلی، سادگی، بی آلایشی، احترام به عواطف و عقاید یکدیگر، ایثار و گذشت، عبادت و اطاعت، پرهیز از توقّع بیجا و قناعت و... نمی‌یابد. مگر سعادت و خوشبختی معنایی غیر از این دارد؟ و باید سعادتمندترین زوج تاریخ

را در مورد این دو توصیفی دانست که حد اعلای توان کلمات برای بیان مفاهیمی وسیع را نشان می‌دهد. برای هر کدام از ویژگی‌هایی که ذکر شد مصادیق عینی بی‌شماری، که عمل به بسیاری از آنها در توان هر انسانی نیز هست، در تاریخ با سندهای معتبر و متعدد وجود دارد و پرداختن به آنها اطالهٔ کلام را درپی خواهد داشت.

همین زن - که در خانواده از درخواست انار تجویز شده از سوی طبیب امتناع کرد که مبادا تهیه آن برای علی با مشقت توأم باشد[۵۷] - در میدان جنگ، پرستار زخمیان و آب‌آور مجاهدان بود و با سوزاندن قطعه حصیری و استفاده از خاکستر آن - به کمك علی - مرهم برزخم پیامبر می‌نهاد.[۵۸] در کشاکش زندگی همفکر شوهر بود، برای تأمین معاش فرزندان و کمك به علی آنقدر آسیای دستی را چرخانده بود که دستانش پر آبله شده بودند[۵۹] و علی از این امر دل آزرده، . . . گرچه در خانه او از متاع دنیا چیزی نبود ولی صداقت و صمیمیت، صفا و مهر، پاکی و لطافت موج می‌زد، علی یك بار هم از او حرف دلسرد کننده‌ای نشنید و قسم یاد می‌کند که هرگاه براو نظر می‌افکندم تمام اندوه و فسردگی‌ام از بین می‌رفت.[۶۰] و همو که دختر پیغمبر و همسر پسر عمّ پیغمبر بود تا بدانجا با خدمتکارش - فضّه - مهربان بود که او را مادر صدا می‌زد[۶۱]، یا برتر از آن بانوای گرم بانوی من![۶۲] . . . همسری آرمانی برای علی، صاحب عشقی راستین نسبت به او، و مادری مهربان برای فرزندانش که هر کدامشان را باید از نو شناخت.

پس از او هیچ کس ایثار را آنچنان که باید تفسیر نکرد. قدری جو به از ای پشم‌ریسی فراهم کرده بود تا با آرد کردن آن افطار روزهٔ نذری خانوادگی برای

سلامت حسن و حسین را مهیّا سازد، و هنگام غروب که سفره رنگین دختر پیغمبر با نانِ جو و آب آراسته شده بود مسکینی بر آستان خانه وحی تقاضای کمك می کند و افطار آن روز بدو بخشیده می شود، و فردا هم که باید ـ برای ادای نذر ـ روزه باشند، دوباره پشم ریسی و قدری جو، دستاس و نان، و هنگام افطار ـ باز هم ـ یتیمی گرسنه و ایثار زهرا، . . . سومین روز نیز بر همین قیاس، و غروب که قرار است آخرین روزهٔ نذری با باقیماندهٔ آرد جو که اینك نان شده به پایان برده شود، اسیری کوبهٔ در را می نوازد و به او هم تمام موجودی سفرهٔ فاطمه را می بخشند و خداوند برای تکریم این همه عُلوّ روحِ خانوادهٔ علی، کریمه‌ای در شأن آنها بر حبیب خود نازل می فرماید[۶۳] . . .

شبی دیگر، علی با مهمانی گرسنه و در راه مانده از مسجد به خانه آمد و فاطمه را خبر داد که مهمان داریم! و از غذای موجود سؤال کرد. آنچه بود به اندازهٔ سیر شدن یك نفر ـ یا بهتر بگوییم افطار علی ـ نه بیشتر. همان را حاضر کرد و علی به بهانهٔ درست کردن چراغ آن را خاموش نمود تا مهمان نبیند که علی نمی خورد! و آن شب نیز فاطمه، حسن و حسین ـ و علی نیز ـ گرسنه سر بر بالش نهادند و کریمه‌ای دیگر[۶۴] . . .

حتی در دعا کردن نیز دیگران را بر خود مقدم می شمرد و آن شبی که حسن تا صبح شاهد نجوای مادر بود، آنچه شنید درخواست خیر و صلاح و سعادت و خوشبختی همسایگان و مؤمنان از خدا بود و فردا که پاهایش از فرط عبادت و شب زنده‌داری متورّم شده بود در مقابل سؤال حسن فرمود: که اول همسایگان.[۶۵] ـ و اوراق دفترِ عمرِ کمِ فاطمه پر است از اینگونه خاطرات خوشی که هر آزاده‌ای با شنیدن آنها بر خود می بالد و

بر آزادگی زهرا رشك می‌برد.

کدام بانو را ـ بجز فاطمه ـ سراغ داریم که به درجه‌ای از عفاف، خویشتن‌داری و پاکدامنی رسیده باشد که با دیدن مرد نابینایی به همراه پدر، خود را در حجابی بپوشاند و در مقابل این سؤال پدر که با وجود محرومیت او از دیدن، حجاب چرا؟ پاسخ دهد که من او را می‌بینم و او نیز رایحهٔ مرا استشمام می‌کند.[۶۶]

پیش از این، اندکی از محبت متقابل فاطمه و پدرش سخن به میان آمد و عنوان «مادرِ پدر»، لقبی که پیغمبر به دخترش داده بود، از نظر گذشت. از یك منظر، هر پدری دختر خود را «مادر» صدا می‌زند، ولی این پدر دختران دیگری نیز دارد و انگهی او پیغمبر است و هر پدری نیست. او در ملأعام دست دخترش را می‌گرفت و می‌فرمود هر کس می‌داند که بداند و هر کس نمی‌داند بداند که این فاطمه پارهٔ تن من است هر کس او را آزار دهد مرا آزرده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را ناخشنود ساخته[۶۷]... هر گاه سفر می‌رفت آخرین خانه‌ای که وداع می‌کرد خانهٔ فاطمه بود و در بازگشت اولین خانه، خانهٔ او.[۶۸] این محبت به فرزندان فاطمه (حسن و حسین) نیز علنی ـ مبتنی بر حکمت و مکرّر ـ بود. آیا پیغمبر بر آن نیست که همه مردم و از جمله نزدیکانش بدانند و با چشم خود ببینند که او این دختر و شوهرش را ـ و فرزندانش را ـ بیش از آنچه یك محبت عاطفی پدرانه باشد، دوست دارد؟[۶۹] وگرنه چرا این همه فاطمه را در حضور جمع گرامی می‌دارد، در مسجد و محراب، شدت علاقه‌اش را به خانواده او ـ و خود او ـ به همهٔ حاضران نشان می‌دهد؟[۷۰] و همیشه به دنبال ابراز علاقه و محبت خود یك قید و شرط ـ یا یك

دعا ـ می‌افزاید که خدایا تو هم هر کس آنها را دوست بدارد، دوست داشته باش و از هر کس که آنها خشنود از اویند، خشنود باش.[۷۱]

با این همه شدت محبت نسبت به فاطمه از سوی پیامبر، دختر محبوبش بسیار مواظب بود که در قلمرو فرمانروایی پدر مانند یك شهروند ـ نه دختر سوگلی امپراتور ـ رفتار کند. آن زمان که حضرت حق (جلّ و علا) به خاطر بی‌ادبی برخی، مقرر فرمود که پیغمبر را باید طوری دیگر مورد خطاب قرار دهند[۷۲]، فاطمه نیز بدون اینکه کسی به او تذکر دهد پیغمبر را رسول‌الله خطاب می‌کرد.[۷۳] از سوی دیگر پیغمبر نیز بین این محبت شدید، غیرقابل توصیف و حسادت برانگیز[۷۴] خود نسبت به فاطمه و اجرای قانون خدا و حکومت دین، تفکیك واضحی قائل شده بود. روزی که زنی از اعراب به خاطر رفتاری خلاف قانون (دزدی) مستوجب کیفر (قطع دست) شد، برخی از نزدیکان مُجرم ـ به دلیل اینکه اجرای قانون باعث لکّه‌دار شدن حیثیت اجتماعی آنها می‌شد ـ از اُسامه فرزند زید ـ که این زید پسر خوانده پیغمبر بود ـ خواستند تا شفاعت (پارتی‌بازی) کند و عفو آن مجرم را درخواست نماید. حبیب خدا سخت برآشفت و با لحنی عتاب‌آلود اُسامه را مورد خطاب قرار داد که: اگر فاطمه نیز مرتکب خلاف شود قانون را در مورد او اجرا می‌کنم![۷۵] اینکه چرا نگفت فرزندم یا دخترم و فاطمه را نام برد سؤالی است که باید در آن اندیشه کرد... یا در جایی دیگر دختر محبوب خود را مورد خطاب قرار می‌دهد که: فاطمه کار کن! که من برای تو هیچ کاری فردا نمی‌توانم کرد[۷۶]... یا آنجا که روزی ـ مثل هر روز ـ به خانهٔ فاطمه آمد و چشمش بر پرده‌ای افتاد بر دیوار خانه دخترش و

دستبندهایی نقره‌ای در دست فرزندان او[۷۷]، ابرو در هم کشید، نانشسته به مسجد رفت. دختر با ذکاوت و تیزهوش تا آخر ماجرا برایش روشن شد، پرده و دست‌بندها را به نزد رسول خدا، همراه با سلامی، فرستاد تا او در هر راه که خواست مورد استفاده قرار دهد و پدر وقتی که قاصد پیام خود را گفت، نغمهٔ جاوید «بابایش به فدایش» را سرداد[۷۸] و سلمان را امر کرد تا هدایای زهرا را به فروش رسانده پول آن را بین فقیران تقسیم کند[۷۹]... حتی در شرایطی که وضع رفاهی مسلمانان نسبت به قبل بسیار مناسب‌تر بوده، تاریخ گزارش‌های حیرت‌آوری از خانه علی در سینه خود دارد و این در حالی است که سرزمین فدك ـ هدیهٔ پیغمبر به فاطمه ـ در مالکیت اوست.[۸۰]

بخشش، بزرگی، ایثار، گذشت در همه حال: شادی، غم، فقر، غنا، به مسلمان و غیرمسلمان، و... بدون هیچ قید و شرطی محبت به انسانیت ورزیدن، سرفصل بزرگ زندگی فاطمه در خانه علی و به هنگام تربیت فرزندانش است. فرزندانی که در مکتب جامع‌الاطراف تربیتی او پرورش یافتند. دراین مکتب که تربیت با نظارت مربی بزرگ اسلام ـ پدرش ـ و مشاوره با کامل‌ترین انسان بعد از پدرش تا روز قیامت ـ همسرش ـ و اجرای خودش به انجام می‌رسید یك آموزشگاه خاص در خانه‌ای به ظاهر کوچك و گلین ـ ولی به فراخنای ابدیت ـ و با دانش‌آموزی فرزندانش جریان داشت و با درس‌هایی چون محبت به کودکان و نوازش آنها[۸۱]، احترام و تکریم شخصیت آنها[۸۲]، پرورش روحیهٔ خداجویی و حقیقت‌طلبی در کودکان[۸۳]، رعایت نظم و احترام به حقوق دیگران[۸۴]، ورزش و بازی[۸۵] و صدها اصل تربیتی غیرقابل تردید دیگر عجین شده بود. برای هر کدام از این درسها

چندین و چند مصداق در سینهٔ اسناد معتبر ثبت شده است که طالبان تفصیل را ـ با تعذّر از خوف اطالهٔ کلام ـ به ژرف‌اندیشی و دقیق‌نگری فرا می‌خوانیم و نگاه خود را به فصلی دیگر از زندگی این انسان حوروَش می‌اندازیم تا از این خرمن هم خوشه‌هایی برچینیم.

۴

زمستان در بهار

با وجود همه ناملایمات ظاهری، زندگی در کنار علی ـ دیوار به دیوار خانه پدر ـ و شکوفایی فرزندان، فصل بهار حیات فاطمه را رقم زده بودند. او چیزی کم نداشت به جز زخارف دنیایی که برای فاطمه «چیزی» به حساب نمی آمدند، فاطمه دستاس می کند، نان می‌پزد، در خانه کار می کند و بارها او را دیده‌اند که از بیرون آب می آورد[۸۶]... سایهٔ پدرش کم کم بر سراسر شبه جزیرهٔ عربستان گسترده می‌شود... مکه ـ مرکز فتنه مشرکان ـ بدون خونریزی فتح می‌شود، همسرش لحظه‌ای از تلاش برای گسترش مکتب پدر فروگذاری نمی کند، در گرماگرم نبرد هربار حماسه‌ای و ضربه‌هایی که هر کدام به اندازهٔ عبادت جنّ و انس وزن دارد[۸۷]... جوانمردی‌های او دهان به‌دهان ضرب‌المثل محافل اعراب شده[۸۸]،... کودکان فاطمه با نشاط و امید به سوی آینده ره می‌سپرند و اینچنین است بهار!

بناگاه در بیست و هشتم صفر یازدهمین سال پس از هجرت، قیرگون

ابری محنت‌زا، به سانِ شب‌های تاریك دی بر آسمان زندگی او خیمه زد، و محنت بر گلستان حیات زهرا باریدن آغازید، طوفانی سیاه و هولناك که آشیانهٔ امن او را درهم پیچید... پدر در بستر، آرام در گوش دختر ـ که طاقتش از همه برای شنیدن چنین حرفی کمتر است[۸۹] ـ نجوا می کند که این بیماری، کشتی حرکت او به محضر رفیق اعلی و بارانداز آمادگی وی برای لبیك به ندای اِرجعی است[۹۰]. قبل از اینکه دختر از سهمگینی خبر، قالب تهی کند نجوایی دیگر در گوش او و تبسمی ملیح بر لبانش نقش می‌بندد[۹۱] از جنس همان تبسمی که در جواب پدر پیرامون خواستگاری علی از او در ذهن پدر بود، جان گرفت، و بر پدر نوحه سرود[۹۲] و بعد، قرآن خواند که: «*محمد نیست مگر رسولی از گونهٔ رسولان پیشین، آیا اگر مُرد یا کشته شد به قهقرا می‌روید و بر سیاق عهد باستان خود عمل می کنید؟*»[۹۳].

شد آنچه باید می‌شد! و پدر آخرین نگاهش، در نگاه همسر فاطمه گره خورد و همین واپسین نگاه، آغازین روز فصل سیاه زمستان را به همراه داشت. ابوالحسن از چشمانش اشك، و با دستانش آب بر بدن معلم، و برادر، و سرمایه، و هستی خود می‌ریخت و آتش در جان حرمان زدهٔ خویش می افکند... در بیرون شهر ـ و در محلی به نام سقیفه ـ همه چیز دیگر گون شده بود و سیاست به‌جای صداقت، قبیله و قوم‌زدگی به جای برادری و... عقب گرد!! همانهایی که در آخرین لحظات احتضار نگذاشتند کاغذ و قلم برای پدرش آماده شود[۹۴] ـ که مریض است و هذیان می گوید[۹۵]!! ـ و ابهام را رقم زدند، همانهایی که در غدیر خم به خاطر انتصاب همسرش به جانشینی پدرش به او تبریك گفته بودند، اینك در سقیفه ـ بی حضور همسرش[۹۶] ـ به امر تعیین

جانشین پیغمبر! مشغول بودند و شگفتا که برای این انتخاب از چه معیارهایی سخن به میان بود![۹۷] ... و اینجا شد، آنچه نباید می‌شد!

دو ضربهٔ هولناك ـ از پی هم ـ بر روح لطیف فاطمه وارد آمد که اولی (رفتن پدر) برای از پا در آمدن او کافی بود، ولی پدر او را برای تحمل این ضربه‌ها ـ که اگر بر روز روشن فرود می‌آمدند به شب تارش مبدل می‌کردند[۹۸] ـ آماده ساخته بود. بعد از آن، کار زهرا گریه بود، گریه، گریه. گریه برای زمین که قدم‌های مهربان پدر را لمس نمی‌کند[۹۹]، گریه برای آسمان که اتصالش با زمین از هم گسسته[۱۰۰]، گریه از مصیبت‌هایی که روز را سیاه می‌کنند، گریه بر انحراف امت، گریه بر خودخواهی بزرگانی از اصحاب، گریه برزنده شدن ضدارزش‌هایی که به خاطر زدودن آنها شاهد پهن شدن شکمبهٔ شتر بر سر پدرش بود[۱۰۱]، گریه بر تنهایی همسرش ـ همان شرزه‌شیری که پهلوانان عرب را به خاك در افکنده بود و اینك به خانه‌نشینی‌اش هم راضی نمی‌شدند و او بود که خار در چشم و استخوان در گلو[۱۰۲] باید می‌ساخت و می‌سوخت! برایش نقشهٔ ترور نیز کشیدند[۱۰۳]، و از او امضای سلب حقش را می‌خواستند ـ که نداد. به زور متوسل شدند، مصلحت را در سکوت دید، جسارت کردند و بر در خانه‌اش که وی در آن مشغول تدوین و تنظیم قرآن بود[۱۰۴] و فاطمه نیز آنجا[۱۰۵]، هجمه آوردند و هیمه، و آن هنگام که بیرون نیامد آتش افروختند[۱۰۶]، و بسیار زودتر از زمانی که انتظارش می‌رفت فرومایگی و خشونت‌مآبی خود را نشان دادند که حاصلش پرپر شدن غنچه‌ای ناشکفته ـ محسن[۱۰۷] ـ شکستن سینه‌ای که از معرفت گنجینهٔ اسرار[۱۰۸] و در پی هجران پدر و مصایب دیگر از غصه سرشار بود و کبودی بازویی که مدافع

شوهر[۱۰۹] ـ حیدر کرّار ـ بود... و این حربه نیز کارگر نیفتاد.

در چاره‌اندیشی یا دسیسه‌بازی جدید، برون فکندند آنچه را که در درون داشتند: که اگر دست علی از مال دنیا تهی شود، معدود وفاداران به او، گِردش را خلوت می کنند[۱۱۰] و عجبا که علی و مال دنیا! فقط مانده بود فدك همان سرزمین آبادی که پیغمبر به فاطمه بخشیده بود.[۱۱۱] مزدوران را گفتند که به نام دولت اسلامی آن را تصرف ـ غصب ـ کنند و سخنی مجعول از پیامبر که: «ما چیزی از مال و منال دنیا ارث نمی گذاریم، ارث ما علم، حکمت، معرفت و...» سخنی که فقط یك راوی داشت[۱۱۲]! و خلاف نصّ صریح قرآن بود.

فاطمه ـ این زن مسلمانی که عفاف و پاکدامنی و خانه نشینی را با مسئولیت اجتماعی ممزوج کرده ـ تحمل برایش محال می‌شود.[۱۱۳] او از غم جانکاه فراق پدر و عزلت علی پناهگاهی ندارد جز تربت پدر که آن را بر دیده بیافشاند و عطرافشان‌تر از مشك تمام دنیایش بخواند.[۱۱۴] اینك که علی شمشیرش را در نیام کرده، نوبت شمشیر زبان زهرا است که برق آن در سیاهی شب بدرخشد و شفقی از نور تا بی‌نهایت فراروی شب‌زدگان برگشاید. دست فرزندانش را می گیرد و بر درخانه بزرگان و صحابی رسول، به آنها جانشینی علی و سفارش‌های پدرش را در این باب یادآوری می کند.[۱۱۵] اخراج کارگزارانش از فدك، بهانه‌ای مناسب بود تا صدای عدالت طلبی‌اش را به گوش تاریخ برساند. راستی فاطمه که این همه به مال و منال دنیا بی اعتنا بود چرا در قبال از دست رفتن سرزمین فدك سکوت نکرد؟... اگر او آنروز می گذاشت و می گذشت، زن مسلمان در صحنهٔ اجتماع باید پسندیده بودن چشم‌پوشی از حق خود را می‌پذیرفت. اگر سکوت می کرد ـ در مکتب

تربیتی‌اش ـ زن، عنصری بی‌لیاقت و خانه‌نشین معرفی می‌شد. و اگر سکوت می‌کرد...

اینك بانویی داغدیده، که پهلویش هم در آشوب چند روز گذشته آسیب دیده و داغ غنچه‌ای ناشکفته را نیز بر داغ پدر افزوده است، سر آن دارد که با دستگاه حکومتی مبارزه کند. برای مبارزه‌اش مراحلی را در نظر گرفته، در اولین قدم استدلال و اقامهٔ دعوی نزد خلیفهٔ مسلمین ـ که اینك عهده‌دار امر قضاوت هم شده ـ و چه قضاوتی انجام شد! به یادماندنی در تاریخ!... شهود را باید کسی ارائه کند که مِلك هم اینك در تصرف اوست[۱۱۶] نه آنانکه مدعی‌اند ملك فدك از اموال فاطمه نیست. و او شهود را نیز حاضر می‌کند، باز هم هنگامی که حاکم شد، منطق خشونت جاهلیت او را محکوم جلوه داد.[۱۱۷] استدلال‌های دیگر نیز با همین منطق، بی‌اثر جلوه می‌کرد. اعتراضی علنی، سخنرانی در جمع، و دادخواهی از جوانمردان یا اتمام حجت با تاریخ، یا درس آزادگی و حق طلبی به زنان...

به مسجد بزرگ می‌آید، جایی که پدر بر منبری از نور با خطابه‌های مشحون از مواعظ، به هدایت خلق می‌پرداخت و اینك چه کسی بر آن منبر نشسته و معلوم نیست که چه می‌خواهد از جان وابستگان صاحب منبر؟ ورودش و نگاهش آتش در خرمن جان کسانی می‌زند که محبت بین او و پدرش را شاید تا یك ماه پیش از این شاهد بوده‌اند. بدون سخن گفتن او خلایق گریستند و او نیز، پس از آرامش حاضران تا لب به سخن گشود و یك کلمه برزبانش جاری شد: «الحمدللّه»، صدای پیغمبر در مسجد پیچید و شعله‌ای دیگر، و غریو گریه‌ها برخاست و پس از سکوت، استیضاح حاکم اسلامی، با

آتشین خطبه‌ای بلیغ[۱۱۸] . . . ،

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبددوّار بماند[۱۱۹]

با ستایش و ثنای خداوند سخن آغاز کرد، آنچنان مدحی که نخبگان اهل ادب از نخستین روزهایی که در تاریخ ثبت است[۱۲۰] تاکنون از فصاحت و بلاغت کلام او انگشت حیرت به دندان گزیده‌اند. تا بدانجا که نویسندگان عرب زبان عبارت «معجزه بلاغت» را در توصیف کلامش بکار برده‌اند:

«ستایش خدای را بر نعمت‌هایی که ارزانی داشت وسپاس او را بر اندیشه نیکو که در دل نهاد. سپاس بر نعمت‌های فراگیر که از چشمه لطفش جوشید و عطاهای فراوان که بخشید و احسانی که پیاپی پاشید، نعمت‌هایی که از شماره افزون است، پاداش آن از توان بیرون، و درك نهایتش نه در حد اندیشهٔ ناموزون[۱۲۱] . . .»

سخنوران صدر اسلام قطعه اول خطابه خود را مشتمل بر شکرگزاری می‌نمودند و افتتاح سخن فاطمه با حمد پیروی از سنّت، رسمیت بخشیدن به کلام خود و اعلام به همه اهل ذوق است که هان! این سخن دختر پیغمبر است، سخن یك شخصیت حقوقی و حقیقی، نه یك زن عادی و عامی. قول و غزل او، سخنی است که از فیض گل آموخته است[۱۲۲] و ارتباطش را با خداوند نیز می‌توان از همین جا دانست. درسی از این افتتاح به «مربیان» که با نام «رب» سخن آغازند تا «تربیت» مؤثر افتد، و اقرار به یگانگی خداوند و ذکر برخی صفات قدسی او ـ جلّ و علا ـ فصل دوم کلام زهرا بود:

«... گواهی می‌هم که خدای جهان یکی است و خدایی جز او نیست، روح این گواهی دوستی بی آلایش است و پابندان [بدین] اعتقاد دلهای بابینش و راهنمای رسیدن بدان، چراغ دانش. خدایی که دیدگان او را دیدن نتوانند و اندیشه‌ها چونی و چگونگی او را ندانند. همه چیز را از هیچ پدید آورد و بی نمونه انشاء کرد. نه به آفرینش آنها نیازی داشت و نه از آن خلقت سودی در برداشت...»[۱۲۳]

فصلی را نیز به اقرار بر رسالت پدرش و شرحی در این باب مختص کرد و با این جمله شروع کرد که: «گواهی می‌دهم پدرم محمد بنده و فرستاده خداست[۱۲۴]...». یادشان آورد که این سخنگوی هیجده ساله[۱۲۵] کیست؟ گوشزد کرد که پدرش در چه برهه‌ای از تاریخ انسان، علَم هدایت را از جانب خدا بر دوش کشیده است.:

«... خداوند او را برانگیخت تا حکمتش را به فرجام رساند و حکمش را اجرا کند، و اراده محتومش را نفوذ بخشد. به هنگام بعثت او، ملل جهان به ادیان مختلف گرویده بودند. جمعی به پرستش آتش [و گروهی در برابر بتها کرنش]. در این هنگام ـ که ندای فطرت فراموش شده و نور توحید به خاموشی گراییده بود ـ مشیت پروردگار بر آن تعلق یافت که شبستان تاریك اندیشه بشر را روشن سازد و گردهای اوهام و شبهات را از فضای عقل و دلشان بزداید...»[۱۲۶]

پس از آن، اشاره‌ای دارد به اینکه رسالت پدرش در این جهان با چه ابزار و وسایلی به صورت اتمام رسید و ضمن بیان فلسفه‌ای لطیف از احکام الهی، وظایف مسلمانان را وسایل نجات و هدایت آنان ـ اگر بخواهند ـ معرفی می کند نه بارهای شاق و توانفرسایی که به ضرورت مسلمانی بر دوششان نهاده شده است:

«... سپس ایمان را واجب فرمود و بدان زنگار شرك از دلهاتان زدود. با نماز خودپرستی را از شما دور نمود. روزه را نشان دهندهٔ دوستی بی آمیغ ساخت، و زکات را مایه افزایش روزی بی دریغ، و حج را آزماینده درجه دین، و عدالت را نمودار مرتبه یقین [قرارداد]، و پیروی ما [اهل بیت] را مایه وفاق، و امامت ما را مانع افتراق [و جهاد را مایه عزت اسلام] و بازداشتن نفس را موجب نجات، و قصاص را سبب بقای زندگانی، وفای به نذر را موجب آمرزش کرد.[۱۲۷] صبر و بردباری کمکی است برای بدست آوردن اجر و پاداش، مصلحت بندگان وابسته به امر به معروف است و احسان به پدر و مادر سنگری در برابر خشم الهی.[۱۲۸] رسیدگی به خویشاوندان را وسیله طول عمر و افزایش وابستگان قرارداد و اجتناب از کم‌فروشی را برای تبدیل نقص و کمبود به افزونی و برکت و نهی از شرابخواری را برای پاك داشتن از پلیدی[۱۲۹] و اجتناب از تهمت زدن را حجابی برای دوری از لعنت قرارداد و ترك دزدی را موجب [دستیابی به عفت و] پاکدامنی محسوب کرد.[۱۳۰] ...»

اندکی تأمل در این گفته‌های روان و رسا، هر ذهن ژرف اندیش را

معترف می‌سازد که برای یك فراز از این سخنان باید ساعت‌ها قلم زد و در کلاسهای درس و مجالس بحث به کاوش و کنکاش پیرامون آنها پرداخت.

گرچه عاجز آمد این عقل از بیان　　عاجزانه جنبشی باید در آن [۱۳۱]

بخش دیگر سخنان افشاگرانه زهرا مشتمل بر معرفی خود، همسرش و بیان موقعیت جهان عرب، به هنگام بعثت پدرش می‌باشد که در این جلسه قضایی ـ که اولین محاکمه و استیضاح، از لحاظ اهمیت در بزرگترین محکمه آن عصر [۱۳۲] بود ـ خطاب به تمام مردم ایراد شد:

«... هان مردمان! بدانید. من فاطمه، یکتا دختر محمد هستم... در برابر این قبر مقدس که من ایستاده‌ام کسی را یارای دروغگویی و گزافه‌بافی نیست. من دروغ نگویم و گزاف نبافم. من پندار خویش را به ناهنجار نبرم و گفتار خویش را از راستی و درستی منحرف نگردانم... این برگزیدهٔ آسمانی پدر من و عموزادهٔ شوهر من است و مرا افتخار و مباهات است که شاخی از این ریشه و فروغی از این چراغ و جویی از این چشمه‌سارم [۱۳۳] ... [او] فرق و پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست و شوکت بت‌پرستان را درهم شکست. تا جمع کافران از هم گسیخت، صبح ایمان دمید و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید... در آن هنگام شما مردم بر مغاکی از آتش بودید خوار، و در دیدهٔ همگان بی‌مقدار. لقمهٔ هر خورنده، و شکار هر درّنده و لگدکوب هر رونده. نوشیدنی تان آب گندیده و ناگوار، خوردنی تان پوست جانور و مردار، پست و ناچیز، و ترسان از هجوم همسایه و همجوار. تا آنکه خدا ـ با فرستادن پیغمبر خود محمد ـ شما را از

خاك مذلت برداشت و سرتان بر اوج رفعت افراشت. پس از آن... رزم آوران ماجراجو و سرکشان درّنده‌خو و جهودان دین به دنیا فروش و ترسایان حقیقت نانیوش از هر سو بر وی تاختند و با او نرد مخالفت باختند. هرگاه آتش کینه افروختند آن را خاموش ساخت، و گاهی که گمراهی سر برداشت یا مشرکی دهان به ژاژ انباشت، برادرش علی را در کام آنان انداخت. علی باز نایستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت، و کار آنان را با دم شمشیر ساخت، او این رنج را برای خدا می‌کشید. و در آن خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می‌دید و مهتری اولیای حق را می‌خرید.[۱۳۴] همواره دامن به کمر زده، نصیحت‌گر، تلاش‌گر و کوشش کننده بود[۱۳۵] ... [خدای] رنج این جهان که خوش نمی‌داشت، از دل او [پدرم] برداشت و او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت و چتر دولتش در همسایگی خود افراشت[۱۳۶] ... در کنار شما کتابی همی بینم که قرآن می‌نامیدش و حرمتش می‌گزارید. این کتاب در اوراق مقدسش رمزها و خواندنی‌ها و شنیدنی‌های بسیار دارد، اما چشم به راه زبان‌آوری نشسته است که راز پنهان بداند و رمز بسته بگشاید و خواندنی‌ها و شنیدنی‌ها را به جهانیان باز گوید. از سپیدی و سیاهی این کتاب کجا توانیم راه به سر منزل مقصود بریم تا دانشمندی روشنفکر و پرهیزکار، سپیدی‌ها را از سیاهی‌ها باز ننماید و شب را از روز امتیاز ندهد... او [علی] همان دانشمند... است که آیات الهی را یکجا در پرده‌های سینه خویش پنهان ساخته و در نفس خود قرآنی بزرگ و عزیز بوجود آورده است، او قرآنی گویا، استوار و راه‌پیما و راهنماست...[۱۳۷]»

در این سخنان اسرار آمیز، فاطمه زهرا خود را به حاضران معرفی می کند و این حاضران همان مهاجران و انصاری هستند که بارها از زبان مبارك پدرش در خلوت و جلوت و به هر مناسبتی شنیده‌اند که هر کس او را خشنود سازد مرا و خدا را خشنود ساخته و هر کس باعث آزار او شود مرا و خدا را آزرده است. اما به‌سان معلمی متبحر برای القاء و آموزش مطالب نو، دانسته‌ها و آموخته‌های پیشین شاگردان را فعال می‌سازد و آموزهٔ جدید خود را بر مبنای شالوده‌ای مستحکم از باورهای منسجم و درهم تنیدهٔ افراد استوار می‌سازد. مخاطبان او در هر محفل و مجلسی از پدرش شنیده‌اند که علی را برادر خود، وصی خود، جانشین خود[۱۳۸]، کسی که منزلت وی نسبت به خودش همانند منزلت هارون به موسی است[۱۳۹] و با دهها و صدها تعبیر دیگر معرفی کرده است. آنها هنوز نوای «تبریك تبریك یا علی» خود در غدیر را در گوش دلشان طنین‌افکن می‌بینند[۱۴۰]، ولی سخنران این جلسهٔ استیضاح به مثابه یك تاریخ‌شناس آگاه از سرگذشت عبرت آموز اقوام و ملل گذشته، یك روان‌شناس و مصلح اجتماعی که به روند تکاملی و حرکت قهقرایی جوامع بر اثر اعمال و رفتار آحاد افراد جامعه معرفت و آگاهی داشته و بر دقایق و ظرایف ابعاد روانی انسانها احاطه داشته،[۱۴۱] لزوم تکرار و یادآوری فضیلت‌های همسرش ـ به‌عنوان یکی از وزنه‌های سنگین در تثبیت حکومت اسلامی ـ را احساس نموده و با استناد دقیق به رویدادهای اجتماعی، که برای هر کدام از آن رویدادها چندین شاهد زنده در بین مخاطبان بود[۱۴۲]، و تمسك جستن به ظریف‌ترین آرایه‌های ادبی چهره‌ای شفاف و به دور از هر گونه اغراق و گزافه گویی از همسرش در افق فراروی تاریخ به تصویر می کشد تا

آزاداندیشان برای قضاوت، ابهامی در دلایل، شواهد و مستندات نداشته باشند. او حتی در فرازهایی از خطبه ـ که به لحاظ اطالهٔ کلام از نقل آن اجتناب می‌شود ـ چهره حقیقی و کارنامه سیاسی ـ اجتماعی مدعیان جانشینی پدرش را با تمسکی لطیف به حوادث اجتماعی گذشته به خودشان یادآور می‌شود[۱۴۳] و آنگاه پس از این معرفی ماهرانه به لحاظ کاربرد فنون و رموز خطابه و کلام، به شرح انحراف عمیق در روند مدیریت جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر می‌پردازد:

«... چون خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خویش گزید دورویی آشکار شد و کالای دین بی‌خریدار. هر گمراهی [داعیه‌دار] و هر گمنامی سالار و هر یاوه‌گویی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمینگاه خود سر بر آورد و شما را به خود دعوت کرد و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبك در پی او دویدید و در دام فریبش خزیدید و به آواز او رقصیدید[۱۴۴]... او گرمتان کرد و دید که چه زود خشمگین می‌شوید. پس بر شتری داغ نهادید که از آنِ شما نبود[۱۴۵]... شترهاتان را روانه آب کردید در غیر نوبهٔ آبتان... سر آب را بر میراب آن گرفتید[۱۴۶]... در صورتی که هنوز از مرگ پیغمبر چیزی نگذشته، هنوز غم دل ما خوب نشده و جراحت‌ها التیام نیافته و هنوز پیغمبر به خاك سپرده نشده بود[۱۴۷]... برای شتاب جستن در این کار خود بهانه آوردید که از فتنه می‌ترسیدیم... به گمان خود خواستید فتنه برنخیزد و خونی نریزد، اما [خود] در آتش فتنه افتادید و آنچه کِشتید به باد دادید[۱۴۸]...

پس آنقدر درنگ نکردید که... این شتر دزدیده رام گردد و کشیدن افسار آن سهل... دامن به آتش می‌زنید تا آتش را شعله‌ورتر کنید، تلاش می‌زنید برای اجابت بانگ شیطان و خامُش کردن چراغ دین درخشان و از سر و صدا انداختن سنن پیغمبر پاکان؟، به بهانه کف گرفتن [از شیر]، شیر را زیر لب پنهان می‌خورید. برای خانواده و اولاد او به سان شکارچی که در پس و پشت تپه‌ها و ماهورها کمان به دست [گرفته] و زه کرده، و چونان صیادی که لابلای درختان انبوه کمین می‌نماید، پا به پا قدم برمی‌دارید[۱۴۹]... و ما بر فتنه‌ها و آزارهای شما که چنان خنجری است برّان باید شکیب ورزیم و بر فرورفتن شمشیرهای شما بر شکمهایمان باید صبر کنیم. اینك شما ادعا می‌کنید که برای ما ارثی نیست[۱۵۰]؟...»

شاید اگر این بیان رسا که ابعاد گوناگون اوضاع اجتماعی ـ سیاسی ـ فرهنگی و تبلیغاتی جامعه پس از پیغمبر را ترسیم می‌کند نبود، حقیقت باورانی چون تیجانی[۱۵۱]، عبدالفتاح عبدالمقصود[۱۵۲] و ابوعلم توفیق[۱۵۳] از متأخران و ابن‌ابی‌الحدید[۱۵۴] از متقدمان و بسیار کسان دیگر که از لابلای ابرهای تیرهٔ ابهام، خورشید واقعیت و حقیقت را یافتند و به دیگران ـ بدور از هرگونه تعصب غیرعلمی ـ نشان دادند، فرصتی برای تربیت شدن و ره به سرمنزل مقصود بردن نداشتند و این چنین شاگردان مکتب تربیتی زهرا اندك نیستند.

آیا نکوهش فاطمه در باب عدم تأمل و همه جانبه‌نگری در امر حکومت و مدیریت کلان اجتماعی، قابل تعمیم به تعلیم و تربیت نیست؟

پرهیز از شتاب‌زدگی، تصمیم گیری در بستری آرام و با رعایت تمام جوانب هر امری، راه را برای بدور ماندن از اشتباهات جبران‌ناپذیر در هر زمینه‌ای ـ بویژه پرورش انسانها که غیر قابل برگشت بودن عمر در مورد آنها مزید بر علت است ـ از اصول مورد پذیرش همه صاحب‌نظران خیرخواه بشر می‌باشند، و اندکی تدبّر در کلام زهرا، این موضوع را روشن می‌سازد.

قوت منطق و قدرت استدلال را زمانی می‌توان به صراحت در خطابه زهرا دید که پس از گوشزد نمودن خطاها و اشتباهات متعدد در روند راهبری جامعه، شواهد کاملی دائر بر تعمدی بودن این حرکت‌ها ارائه نموده و گریزگاه توجیه را، چه برای حاضران در آن جمع و چه برای مدافعان آنها در امتداد قرون و اعصار آتی، مسدود کرده است و نکته دیگر آن که پس از طرح این همه مقدمات متقن و مستحکم که هر کدام از آنها به نوبه خود اصل اصول‌اند (تا مقدمه) به موضوعی می‌پردازد که بهانهٔ خوبی برای افشاگری به دستش داده است ـ یعنی فدك. آزاداندیشانی که حتی تمام زندگی گذشته او را از نظر دور بدارند، نخواهند توانست به قدر دانه‌ای خردل شائبهٔ دنیاطلبی و مال ومنال‌خواهی در این حرکت تاریخ‌ساز وارد کنند. گواینکه پرداختن به همین موضوع نیز ـ قدر مسلم ـ می‌تواند در برگیرندهٔ ظاهر و باطنی باشد تا از این‌رو هر کسی از ظن خود بلوی یاری کند. درواقع این فراز از کلام آن بزرگوار پیرامون فدك نیز بخشی از استدلالهای ایشان دائر بر انحراف فکری در صاحبان قدرت آنزمان، و هر زمانی که اندیشه‌ای از آن دست رواج یابد، می‌باشد. او به این طریق یکی دیگر از پیامدهای کج‌اندیشی را انکار حقیقت روشن ـ بسان خورشید ـ مطرح می‌نماید و عمق ناصوابی تفکر را در توجیه

وارونه جلوه دادن حقایق گوشزد می نماید:

«... نوای دیگر ساز و سخنی جز آنچه در دل دارید آغاز کردید، می پندارید ما میراثی نداریم در تحمل این ستم نیز بردباریم و بر سختی این جراحت پایداریم. مگر، به روش جاهلیت می گرایید؟ و راه گمراهی می پیمایید؟ برای مردم باایمان چه داوری بهتر از خدای جهان؟ ای مهاجران! آیا این حکم خداست که میراث مرا بربایند و حرمتم را نپایند؟ ای پسر ابوقحافه! خدا گفته [که] تو از پدر ارث ببری و میراث مرا از من بِبُری؟ چه بدعتی است در دین می گذارید!؟ مگر از داور روز رستاخیز خبر ندارید؟ آیا دانسته و به عمد کتاب خدا ترك کرده و پشت سر انداختید؟[۱۵۵] ... آیا نمی دانید؟ در حالی که برای شما مانند آفتاب درخشان واضح است که من دختر اویم[۱۵۶] ...»

پس از طرح این مسأله و توجیهی که حزب حاکم برای غصب فدك ـ از طریق جعل یك سخن از پیامبر ـ ارائه کرده بود اینك فاطمه آماده است تا با استفاده از مستحکم ترین قواعد عقلانی و منطقی، نادرست بودن این توجیه را به تاریخ اثبات کند. چگونه پیامبر خدا که مأموریت به جریان در آوردن قانون خدا در بین بندگانش را به عهده دارد، سخنی بگوید که در تضاد آشکار با کلام خدا است؟ اگر قرار بود چنین تبصره‌ای بر قانون ارث گذاشته شود ـ بر فرض محال ـ آیا این استثناء فقط شامل پیامبر و فاطمه می شد؟ آیا میراث خواری پیامبران پیشین از پدران پیامبرشان، و نیز میراث گذاری پیامبران پیشین برای فرزندانشان ـ که فاطمهٔ زهرا به حد وفور از شواهد قرآنی دال بر این موضوع

بهره جست[۱۵۷]، مشمول این قاعده می‌شود؟ که یقیناً پاسخ منفی است و اگر این را بپذیریم و فقط همین یك مورد را استثناء کنیم آنگاه لحن و سبك و سیاق کلامی که مستمسك قرار گرفته باید بر گونه‌ای دیگر می‌بود، که چنین نیست، وانگهی چنانچه قرار بود تبصره‌ای بدین اهمیت، سرنوشت‌ساز و مشکل آفرین در قانون جهان شمول ارث مطرح باشد و در کتاب به آن اشاره‌ای نرفته باشد، چرا پیامبر آن را به گونه‌ای طرح می کرد که فقط یك شنونده داشته باشد؟ سفسطه است اگر بگوییم این مربی بزرگ مسأله استثنای زهرا از میراث بری را کمتر از محبت و جفا در حق او بداند و مورد تاکید قرار ندهد. چگونه است که به دفعات متعدد و در منظر عام رضایت فاطمه را رضایت خدا و ناخشنودی او را ناخشنودی خدا می‌داند، ولی ـ به زعم حقیقت گریزان ـ خدای ناکرده نمی‌دانست که مبهم ماندن این استثناء در ارث، موجبات آزار محبوبه‌اش را در پی خواهد داشت؟! در خاطر داشته باشیم که این همان پیامبر است که به هنگام برادر خواندن شوهر فاطمه و مقایسه منزلت او نسبت به خودش با منزلت هارون نسبت به موسی، پیامبر بودن هارون را استثناء می کند[۱۵۸] تا غائله‌ای دیگر پیرامون ختم وحی درنگیرد و دوستان نادان بر گرد علی حلقه نزنند و او را علیِ پیغمبر (مثل هارون پیغمبر) ندانند. با چنین خاطره‌ای فرض بی‌اهمیت بودن استثنای زهرا از ارث در نظر پیغمبر از همان حد فرض ـ آن هم در شکل محالش ـ گذر نخواهد کرد.

حیرت آورتر از همه اینجاست که برخی حسودان در آن زمان درستی این استدلال را ـ نه از روی صداقت که از سر حسادت ـ بدیهی و اطاعت از قانون استثنایی را واجب می‌دانستند و در اجرای ظاهری آن نقش موثری ایفا

کردند [۱۵۹] و همانها با فاصله‌ای نه چندان زیاد، خود تقاضایی مشابه با فاطمه زهرا ـ البته به لحاظ صورت مساله ـ مطرح کردند [۱۶۰] که پرداختن مفصل به آن خارج از حوصله این نوشتار است.

اینك زهرا از پس آن همه استدلال‌های دندان‌شکن و بهره‌جویی از مبادی عقلی و منطقی در افشای کژی‌های نو رسیده در مسیر تاریخ نوبنیاد اسلام، به کار آمد ابزاری دیگر دست می‌یازد و این بار عواطف ـ یك عده بی‌عاطفه ـ را هدف قرار می‌دهد تا سنگ تمامِ بنای زیبای خود در سراپرده کلام گذاشته باشد و از هیچ تدبیری فرو گذار ننموده باشد و از این طریق هم درس جامع‌نگری در انسان‌شناسی به همه آنهایی که به دنبال مدینه فاضله برای انسان هستند می‌دهد و هم حجتی دیگر بر حقانیت و برتری مافوق بشری خود اقامه می‌کند. اکنون لحن فاطمه از استدلال به عاطفه، و مخاطب او از متهم، به ناظران صحنه تغییر کرده است:

«... پس به روضه پدر نگریست و گفت: رفتی و پس از تو فتنه برپا شد... کین‌های نهفته آشکارا شد... این جمع بهم فتاده تنها شد...! ای گروه مومنان! ای یاوران دین! ای پشتیبانان اسلام! چرا حق مرا نمی‌گیرید؟ چرا دیده بهم نهاده و ستمی را که به من می‌رود می‌پذیرید؟ مگر نه پدرم فرمود که احترام فرزند، حرمت پدر است؟... آوه! پسران قیله [۱۶۱] پیش چشم شما میراث پدرم ببرند! و حرمتم را ننگرند؟! [۱۶۲]... ای عجب...! شما زنده‌اید و یادگار پدرم بناحق... در گلوی ناپاك مشتی ریاکار و ناسزاوار فرو می‌رود؟ [۱۶۳] شما که جوان دارید و جوانی دارید! شما که زور در بازو و

زر در کف دارید! شما می‌توانید دامن [همت] بر کمر زنید... پس چونست که از جای نمی‌جنبید؟! شما به شهامت و شجاعت... شهرت دارید و اقوام عرب شما را به رشادت و نجابت می‌شناسند! اکنون کو آن بازوان کمانکش و کجاست آن مشت‌های کوه فرسا که از آستین به در آید و از حق حمایت کند؟! کجایند سلحشوران جنگجوی یثرب تا از سینه نعره‌ها بر آورند؟... به پیکار نمی‌خزید و این قوم که پای بر پیمان خود گذاشته‌اند [را] از میان بر نمی‌دارید؟[۱۶۴]...»

اگر خواننده‌ای بتواند ذهن خود را از زمینه بحث منفك نماید و همین فراز از جملات ذکر شده را بدون دانستن نام گوینده آنها مورد امعان نظر قرار دهد چه بسا که این کلمات را منسوب به یك روان‌شناس اجتماعی بداند که سعی در «متقاعد سازی» و ایجاد تغییر نگرش از طریق تحریك عواطف و احساسات شنوندگان خود دارد. آری این روان‌شناس آگاه به ظرفیت‌های مختلف انسانی و مطلع از فنون و شیوه‌های تاثیر گذاری، یك مسلمان آن هم زن هیجده ـ و شاید بیست و هشت ـ ساله‌ای است که نه در عصر فن‌آوری‌های ارتباطی پیچیده، و اینترنت و سفر به فضا، بلکه در زمانی می‌زیسته است که تاریخ ملت آن سرزمین تا مدت زمانی حدود ربع قرن پیش از این سخنرانی، با عنوان برجسته «عصر جاهلیت» در آثار مدون تاریخی[۱۶۵] مورد اشاره قرار می‌گیرد.

چگونه می‌توان به هنگام بررسی زمینه فرهنگی این سخنرانی، خاضعانه اعتراف نکرد که کلمات مذکور از ذهن خلاق یك جامعه‌شناس،

مردم‌شناس و روان‌شناس فرهنگی یا زمینه‌نگر[۱۶۶] تراوش کرده‌اند؟ بسیاری از مخاطبان ـ بلکه تمام آنها ـ وارث فرهنگی هستند که شهامت، شجاعت، گردن‌فرازی، کمانکشی، سلحشوری، نعره کشی و... خطوط برجسته مواریث فرهنگی و قومی آنها است و خودشان نیز ـ همچنانکه گفته شد ـ بخشی از عمر را در چنان فضایی (که آن میراثها به خودی خود ارزشمند بوده‌اند) سپری کرده‌اند. پر واضح است که انسان قرار گرفته در آستانه قرن بیست و یکم میلادی قضاوت کند که برای هر خطیب زبردستی تمسك به این عناصر برای جلب طرفدار و هواخواه سزاوار است، ولی خطیب مورد اشاره در این مقال بانویی است سرشار از عواطف رقیق و عمیق زنانه که دل نازکتر از یاس او، مجروح از داغ پدری است غمخوار، مهربان و کسی که گمراهی و رنج بردن انسانها برایش سخت آزاردهنده و گران بود[۱۶۷]... این بانو، افسرده از حق‌ناشناسی و بی‌مهری‌های ملتی است که یك اربعین ـ برای جفاکاری بر مرام پدرش یعنی وسیله نجات آنها ـ تحمل نکردند... جسم او نیز ـ همانند روحش ـ از جور مهاجمان و بلواپیشگان آزرده و مجروح است... او یك زن است که در هجوم به خانه‌اش ـ چند روزی پیشتر ـ فرزند متولد ناشده‌ای قربانی داده است... او یك متخصص در امور تبلیغات ـ آن هم از نوع فریبنده‌اش ـ نیست که در کلاسهای درس پیشرفته‌ترین دانشگاهها، دوره کارآموزی و کارورزی در فن خطابه و بیان را پشت سر گذاشته باشد... او فاطمه است...

از آنجا که طرح این قسمت از سخنرانی رنگ و بوی عاطفی دارد، ممکن بود چه در آن زمان و چه اکنون امر بر بعضی کوته‌فکران مشتبه شود که این دختر پیامبر بزرگ با عزت[۱۶۸]، اکنون از سر عجز و لابه به درخواست

کمك با شیوه‌ای که دون شأن اوست، متوسل شده. آیا این قضاوت می تواند درست باشد؟ خیلی پیش از آنکه چنین برداشت نادرستی در ذهن مخاطبان پدید آید، زهرا توجیه بس مستحکمی از بیان این چند جمله ارائه می کند:

«... آگاه باشید من آنچه را باید بگویم، گفتم. با آنکه می‌دانم خواری و ذلت در وجود شما لانه گزیده و مکر و نیرنگ بر قلبهایتان چیره شده است، اما این خروشی بود از عمق درون، غمی بود که بر سینه سنگینی می کرد و دردی بود که جان را می آزرد. من این سخنان را گفتم تا حجت بر شما تمام شود و هیچکس را عذری نماند[۱۶۹] ... من دختر کسی هستم که شما را از عذابی سخت بیم می‌داد[۱۷۰] ... به انتظار بنشینید تا میوه درختی را که کِشتید بچینید و کیفر کاری را که کردید ببینید[۱۷۱] ...»

از این طریق معرفت خود را بر سست عنصری همراهان ابراز می دارد و عدم طمع به یاری و نومیدی از حمایت آنها را به آواز بلند فریاد می کند. می توان دو دلیل یکی روانی و دیگری اجتماعی[۱۷۲] برای تمسّك زهرا به سخنان آمیخته با عواطف خطاب به مهاجران و انصار ذکر کرد. دلیل دینی یا اجتماعی آن، اتمام حجت و مسدود نمودن راههای عذر و بهانه و فرار از مسئولیت به خاطر تجاهل است. رفع ابهام از اینکه اصالت، حق، استدلال و قانون به نفع چه کسی رأی می‌دهند... رفع ابهام از آنانکه در تشخیصِ جبهه نور و ظلمت ناتوانند. اما دلیل روانی آن، وجود آلام و دردها در دل، انباشتگی ظرف سینه از حزن و اندوه و فرارفتن درد و رنج از حد تحمل است. بنابراین

صدیقه طاهره انتظار وفاداری و پاسخگویی به استمداد را از بدو امر، دعوتی بدون اجابت می‌دانسته و معرفت خود را بر رنگ و نیرنگ‌های آمیخته با نهاد مخاطبان به صراحت بیان نموده است[۱۷۳].

فصل دیگری از کلمات نغز زهرا، جملاتی کنایه آمیز است که ضمن اظهار انزجار و دل آزردگی، پیش‌بینی‌هایی را در مورد سرنوشت جامعه اسلامی با توجه به انحرافی که در مسیر حرکت آن پیش آمده، مطرح می کند. همان کج روی‌ها و کج‌اندیشی‌هایی که به فاصله نه چندان زیاد خود را در قالب نزاع‌های طایفه‌ای و قبیله‌ای، جنگ‌های داخلی، لوث شدن قوانین دینی، تغییر و تبدیل احکام و وظایف عبادی بر اساس امیال و عواطف نفسانی سردمداران نالایق و هزاران گونه فلاکت و نااستواری دیگر در پایه‌های حکومت و جامعه نشان می‌دهند و هر کدام منشأ به هدر رفتن جان انسانهایی بزرگ و بی گناه می‌شوند.[۱۷۴] مگر نه این است که تاوان همه خونهای به ناحق ریخته در دوران‌های پس از آن انحراف، بر بانیان و پدید آورندگان اولیهٔ آن است و این داغ تا ابد بر دامان‌ها خواهد ماند؟

... اینك که غارتگری است... پس این شتر و این بار! بگیرید، ببرید، بخورید، دو پشته بارگیری کنید و تنگ زین ببندید این شتر راهوار را[۱۷۵]... اما بدانید که از عهدهٔ سواری این مرکب برنخواهید آمد چه اینکه سرانجام پشتش مجروح و پاهایش شکاف برخواهد داشت و هرگز شما را به مقصد سعادت نایل نخواهد ساخت و ننگ دائمی همراهتان خواهد بود[۱۷۶]...

این پیش‌بینی‌های خردمندانه در جایی دیگر نیز بر زبان فاطمه جاری شدند[۱۷۷] و تفسیر روشنی برای آیات قرآن کریم که سرنوشت هیچ قومی تغییر نخواهد کرد، مگر آنکه خود بخواهند آنرا تغییر دهند.[۱۷۸] پرداختن به آن گوشه از سخنان زهرا به جای خود موکول می‌شود.

خطابه غرّای مهین بانوی اسلام در آن اجتماع نیمی را مجذوب و نیمی را مرعوب کرد[۱۷۹]، ولی اینکه پیامد آن چه شد، در حداقل سطح آن، پاسخی ضروری از طرف مخاطب اصلی آن در جمع بود و افکار عمومی لزوم چنین پاسخی ـ یا بهتر بگوییم دفاعیه‌ای ـ را با زمزمه‌هایی که در گوشه و کنار برآمده بود، خاطرنشان می‌ساخت. چند نکته اصلی در دفاعیه‌ای که ارائه شده و در بسیاری از متون تاریخی ضبط است[۱۸۰]، به چشم می‌خورد. اول تنش‌زدایی عوام فریبانه با استفاده از سیاست «رقت قلب»[۱۸۱] و دوم کم رنگ ساختن یا ارزش کاهی از هدف زیربنایی این استیضاح. خلیفه با نشان دادن چهره‌ای گریان و اظهار همدردی با دختر پیغمبر سخنان او را در شأن پدرش، خودش و شوهرش تصدیق کرد و خودش کلماتی نیز در این راستا بیان کرد. آنگاه با تمسك مجدد به همان سخن مجعول که قبلاً ذکر آن رفت ـ ناگزیری خود را از غصب سرزمین فدك به اطلاع رساند و بیان کرد که مال و منال من به عنوان شخص و دوست پیغمبر (نه رئیس دولت اسلامی) تمامی در اختیار دختر پیامبر است. وی از این طریق سعی داشت خود را مهربان، فداکار، دوست و دلسوز اهل‌بیت نشان دهد، و نیز می‌خواست به حاضران بفهماند که دعوا بر سر مال و منال است و با ذکر اینکه از طریق مشورت و نظرخواهی از مردم و بزرگان قوم، و برای تأمین هزینه‌های نظامی (که از اولویت‌های دولت اسلام در

آن زمان بود) اقدام به تصرف فدك شده است. قصد داشت ضمن استفاده از پدیدهٔ «پخش مسئولیت»[۱۸۲]، به نوعی از تشنج و عصیان خاموش جماعت حاضر بکاهد، و مردم را هم رأی و هم مرام خود بگرداند و ظاهر قضایا نشان می‌دهد تا حد زیادی در این امر توفیق حاصل شده است.

از طریق بکارگیری همین ترفندها بود که بسیاری از ساده‌لوحان فریفته شدند و بارقه‌های غیرت و حمیّت به آب این تظاهر، خاموش گشتند. عملی که جلسهٔ استیضاح به خاطر آن برگزار شده بود، اطاعت از دستور پیامبر جلوه داده شد. خلیفه با سخنانی که به چاشنی اشك و گریه آمیخته شده بودند مرید پیغمبر و حاکمی شناخته می‌شد که با رأی و نظر مردم برای تأمین بخشی از هزینه‌های جاری دولت اسلام و منطبق با وصیت بنیانگزار اسلام، اموال بیت‌المال را که تاکنون حاکم پیشین به اقوام و آشنایان خود ـ و شاید به ناحق ـ واگذار کرده بود به فهرست دارایی‌های مسلمانان باز گردانده بود و مدعی هم که نیاز مالی داشت اکنون می‌تواند با حمایت‌های اقتصادی از منابع شخصی حاکم، نیاز خود را برطرف کند و اگر جلسه به همین جا ختم می‌شد چه پیروزی بزرگی برای حزب حاکم بدست آمده بود. ولی فاطمه همان مدافع خستگی‌ناپذیر حقیقت، از اینکه در روز روشن عقل و ایمان عوام و خواص به یغما برده می‌شد، برآشفت:

«سبحان‌الله! پیامبر خدا، از کتاب خدا رویگردان بود؟! پیامبر خدا با احکام خدا مخالفت می‌کرد؟! نه، نه، او پا جای پای قرآن می‌گذاشت و در پشت سوره‌ها راه می‌رفت[۱۸۳]... می‌خواهید بر زور لباس تزویر هم

بپوشانید؟... می‌خواهید قلدری تان را با خدعه و نیرنگ بیارایید؟[۱۸۴]...»

با بهره گیری از آیات قرآن و اشاره به مستندات تاریخی مذکور در آن ـ که بسیاری از حاضران آنها را از زبان پیغمبر شنیده بودند ـ پرده‌ها را از منظر اهل اسلام کنار زد و آن توجیه واهی را نقش بر آب ساخت. اما دریغ که چوب بیداری او بر کفن مردگانی که مدفون خاك بی تفاوتی بودند کم‌اثر ـ اگر نگوییم بی‌اثر ـ بود؛ باران در شوره‌زار و طلوع خورشید در شهر خفاشان را می‌مانست. او باید آنقدر می‌بارید تا بذر اعتراض بارور شود و باز هم بارش مردانگی و حق‌طلبی و... حیات می‌آورد و باز هم منطق زور و خشونت و صدایی که به نام اسلام، ندای منادی دفاع از اسلام را در شعاع هیاهو مخفی می‌کرد؛ اذان... و پراکنده شدن اجتماع[۱۸۵]، یا به قولی گفتگوی دختر با تربت پدر و واگذار نمودن بی‌دردان به سرنوشت خویش...، چه او اینك رسالت خود را در قبال پایمال شدن حق به انجام رسانده بود و صدایش در پرده‌های گوش تاریخ به پژواك طنین افکن شده بود. از مسجد که بیرون آمد، خلیفه برای بهره گیری از «اثر موخر»[۱۸۶] به منبر شد و تهدید و تطمیع و فحاشی‌هایی که قلم را شرم از نوشتن آنهاست، و عجیب اینجاست که در میان آنهمه انسانهای «سیب‌زمینی صفت»، زنی ـ اُم‌سلمه ـ در مقابل هتك حرمت و بی‌ادبی سخنران، برخاست و از حرمت حرم پیامبر دفاع کرد که آنهم تاوانش را پس داد! قطع مواجبش از بیت‌المال.[۱۸۷] دلیلی که شاید مانع عمده برای زادن طفل اعتراض در آن مجمع شد چرا که طراحان این تراژدی واقف بودند که مردم بنده دنیایند[۱۸۸]...

آنجا که تدبیر سخن و افشاگری حق‌طلبانه در میان صداهای بناحق، اگرچه برای کوتاه مدت، محو می‌شود، در جایی که هیاهوی اهل زر و زور گوش‌های مردم را پر از پنبه غفلت کرده چه باید کرد؟ آیا اینکه شنونده‌ای برای شنیدن نیست، دست آویز مناسبی است که وظیفه، انجام شده و مأموریت، پایان یافته پنداشته شود؟ یا اینکه شیوه‌ای دیگر بباید؟

زهرا برای ادامه حیات اجتماعی و سیاسی خویش تدبیری دیگر پیشه کرد: سکوت. این سکوت از نوع سکوت‌های حاکی از رضایت نبود، سکوت توأم با اعتراض، عنوان بهتر برای این تدبیر اعتصاب سخن[۱۸۹] است. هرجا با خلیفه برخورد می کرد، رویش را برمی گرداند و با او حرف نمی‌زد.[۱۹۰] خلیفه اگر خلیفه بود، مسلمانان اگر مسلمان بودند و هر کس آزادگی و تمدن و عدالت و هرچه بدست آورده بود ـ اگرچه اکنون به ثمن بخس فروخته بود ـ نتیجه زحمت‌ها و خون‌دل خوردن‌های پدر و شوهر فاطمه بود. از این‌رو اعتصاب سخن او برای هر صاحب عقلی حکایت از قهر فاطمه داشت و بارها شنیده بودند که رسول‌الله در ملأعام فریاد کرده بود که قهر فاطمه قهر خداست و قهر خدا یعنی قعر جهنم.[۱۹۱] اعلام قهر، استدلال در سکوت بود، اتمام حجت بود برای آنانکه گونهٔ نیلگون و سیلی خوردهٔ دختر محبوب پیغمبر را ندیدند یا خود را به نابینایی زدند، برای آنانکه بر بازوانش که بوسه گاه پیغمبر و پرورشگاه فرزندان پیغمبر بود، جای تازیانهٔ ولیعهد خشونت مآب خلیفه را ندیده بودند، برای آنانکه گریه‌های روز و شب او را نشنیدند و یا اینکه خود را به ناشنوایی زدند، ـ گریه‌هایی که مردم آمدند و از علی خواستند به منظور رعایت آسایش و حال مسلمانان! به فاطمه بگوید که کمتر گریه کند یا شب گریه کند

یا روز![۱۹۲] ـ و اعلام قهر یعنی بستر مناسب برای رویش نهال اعتراض... راستی کدام معلم است که در هیاهوی بچه‌گانه شاگردانش ساکت و خیره به گوشه‌ای چشم ندوزد و از هرگونه تماس با شاگردان خودداری ورزد، و بدین منوال بزودی شاگردان را متوجه نارضایتی خود از وضع موجود نکند؟ جایی که سخن کارگر نمی‌افتد، سکوت ـ البته اگر معنی‌دار باشد ـ مؤثر خواهد بود و این تدبیر زهرا کم کم زمزمه‌هایی را، اگرچه مبهم و ضعیف، در کوچه پس کوچه‌های سرزمین مردگان متحرك برانگیخت و همین بارقه‌های اعتراض برای هیأت حاکمه کافی بود تا خطر را احساس کنند و چنین نیز شد.

از آن سو، چون غلبه بر چنین شیوه‌ای از مبارزه، با خشونت ممکن نیست، تزویر راه‌حل مناسبی است. در شهر، خبر بیماری فاطمه پیچیده بود و رئیس دولت اسلامی اعلام کرد که قصد دارد به عیادت دختر پیغمبر بیاید، فاطمه نپذیرفت. نتیجه آن، علامت سؤال بزرگتری بر سر حزب حاکم. اوضاع نامناسبی شده بود، به علی متوسل شدند[۱۹۳] و می‌دانستند او کوبندهٔ در خانه خود را جواب نخواهد کرد و علی واسطه شد: فاطمه جان! من گفته‌ام که بیایند. نظرش را به علی گفت: خانه، خانه توست و من کنیز تو[۱۹۴]، اما قسم خورده‌ام با آنان هم‌صحبت نشوم. این یعنی پاس حرمت شوهر، رعایت حق او، موجبات سرفرازی او... اگرچه به قیمت گذشتن از حرف و عهد خود باشد، که چنین نبود. راستی مگر فاطمه برای دفاع از حق همین علی ضربت نخورده بود؟ مگر بیماری او پیامد مبارزات شبانه‌روزی‌اش برای برگرداندن حق به صاحب حق ـ علی ـ نبود؟ البته که چنین بود. اکنون اگر اجازهٔ عیادت

به خلیفه، قدمی برای اثبات این حقانیت بود، دلیلی برای مخالفت فاطمه وجود نداشت. آمدند، نشستند و فاطمه از همین صحنه نیز برای مبارزه و اعلام حق‌طلبی خود حداکثر استفاده را کرد. سیاست «رقت قلب» دوباره بکار بسته شد و خلیفه از اینکه دختر محبوبه پیغمبر در بستر بیماری خفته است به شدت متأثر شد و های های گریست.[۱۹۵] فاطمه ـ مظهر عاطفه و رقت قلب، چشمهٔ جوشندهٔ محبت ـ اجازه نداد که با چند قطرهٔ اشك همه چیز به شکلی مزوّرانه در پس پرده ابهام باقی بماند و در زیر لایه‌های احساسات بدون ریشه مدفون شود و دولت از این ملاقات بهره سیاسی ببرد. از علی خواست که از مهمانان بپرسد آیا پدرم در ملأعام شماها را به گواهی نگرفت که هر کس مرا ـ دخترش را ـ خشمناك سازد، خدا را به خشم آورده است؟ خلیفه و هیأت همراه بدون اینکه علی سؤال را تکرار کند، با صدای بلند تصدیق کردند و قسم یاد کردند که چنین سخنی را از قول پیغمبر با گوش خودشان شنیده‌اند.[۱۹۶] و فاطمه در اینجا با صدای بلند ـ اگرچه رمقی نمانده بود ـ فریاد کرد که خداوندا تو شاهد باش، خلیفه و ولیعهدش مرا به خشم آورده‌اند و من آنان را تا روز ملاقات پدرم نخواهم بخشید![۱۹۷] این نقشه حزب حاکم نیز نقش بر آب شد و مهمانان دغل‌باز، پی کار خود رفتند...

راستی، چرا دختر پیغمبر رحمت، این همه سرسختی نشان داد؟ خلیفهٔ مسلمین رسماً در حضور هیأتی از یاران رسول خدا و نیز شوهر فاطمه و زنان دیگری که آنجا بودند معذرت خواست و تقاضای بخشش کرد.[۱۹۸] چه شده فاطمه‌ای که افطار سه روز متوالی خود و فرزندانش را به گرسنگان داد، دلش به رحم نیامد و کار خلیفه را به خدا واگذار نکرد؟ خطاکار را باید پس از

پوزش طلبی - به حکم عواطف انسانی - مورد عفو قرار داد، ولی فاطمه چنین نکرد. چرا؟

اگر او قدم در میدان مبارزه گذاشته بود، اگر در صحنه اجتماعی قد برافراشته بود تا الگوی مبارزان تاریخ شود، باید راه عقیم کردن مبارزات با حربه سوءاستفاده از عاطفه و احساس زنانه را نیز می‌بست تا زنان مورد این اتهام قرار نگیرند که همه تلاششان را می‌شود با قطره‌ای اشك بی‌اثر کرد.[۱۹۹] نکتهٔ دوم در آن است که اگر کسی باعث رنجش خاطر یا آزار دیگری شد بهترین راه پوزش طلبی، جبران خسارات وارده و برگرداندن حق غصب شده است. بدین منوال، نمی‌توان روز روشن با منطق خشونت و تزویر حق کسی را پایمال کرد. آنگاه با عذرخواهی رسمی موجبات صلح را فراهم کرد، در این صورت ظلم‌پذیری ترویج می‌یابد، بلکه شیوهٔ آسانی برای رواج ظلم و حق‌کشی در اختیار اهل ظلم قرار می‌گیرد. فاطمه متعلق به بشریت است و هرگونه حرکت و سکون وی باید در گسترهٔ یك تاریخ که درازنای آن (تا امروز) هزار و چهارصد سال است تعبیر و تفسیر شود، حق او حق شخصی نیست که با عذرخواهی رسمی و گذشت زهرا قابل اغماض باشد، حقی که از او به تاراج رفته، حق تاریخ است، حق بشر است تا انتهای ابدیت و بخشش در این حق، یعنی روا داشتن ظلم به بشر تا همیشهٔ تاریخ و هیهات که فاطمه چنین مرا می‌داشته باشد...

۵

آخرین دفاع

گروهی از زنان اهل مدینه برای عیادتش آمدند و احوالش را جویا شدند. فاطمه از همین لحظه‌ها نیز برای استحکام بنای عقیدتی خویش که باید در پناه آن سالهای سال حقیقت‌جویان به سوی کمال ره بسپارند، حُسن استفاده را به عمل آورد و جواب احوالپرسی عیادت کنندگان را در قالب خطبه‌ای مشحون از اعتراض به کج‌رویهایی که بوقوع پیوسته بود و پیامدهای دردآور آن حوادث در آینده، پاسخ داد، پاسخ زهرا به این سؤال که روزگار چگونه می‌گذرانید، بیماری‌تان در چه وضعی است،[۲۰۰] چنین بود:

«به خدا دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما بیزارم! درون و برونشان را آزمودم و از آنچه کردند ناخشنودم! چون تیغ زنگار خورده نابُرّا، و گاه پیشروی واپس گرا،... خداوندان اندیشه‌های نارسایند، خشم خدا را به خود خریدند و در آتش دوزخ جاویدند[۲۰۱]... این است حال

مردان شما و من به ناچار کار به آنان واگذاردم، سنگینی و ننگِ حق کُشی را برایشان بار کردم... وای بر آنان! چرا نگذاردند حق در مرکز خود قرار یابد و چرا پایگاه خلافت نبوی را از خانه وحی [که فرود آمدن گاه جبریل بود] دور کردند؟[۲۰۲] سوگند به خدا که اگر در مقابل دیگران می‌ایستادند و زمام امور خلافت را که رسول‌الله به علی سپرده بود، از دستش درنمی‌آوردند، او کارها را سامان می‌بخشید و امت را به سهولت در مسیر هدایت و سعادت قرار می‌داد... علی در پنهان و آشکار، در حضور یا غیبت مردم، خیرشان را می‌خواست. اهل [سوء] استفاده از بیت‌المال نبود[۲۰۳]... اگر او بر مسند خلافت می‌نشست معلوم می‌شد که زاهد کیست و حریص کدام است. معلوم می‌شد که چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغ می‌پردازد... چه چیزی سبب شده است که از ابوالحسن کینه به دل بگیرند و او را کنار بزنند[۲۰۴]... علی اگر شمشیری برآهیخت و خونی با خاك درآمیخت، فرمان خداوند متعال را اطاعت کرد و دستور رسول‌الله را بکار برد[۲۰۵]... در مسیر رضایت خدا از هیچ چیز باکی نداشت و بر هیچ کس رحم نمی‌کرد[۲۰۶].»

زهرا با این سخنان در عین کسالت و نقاهت به زنان مدینه، بلکه به تاریخ نهیب زد که هیچوقت وظیفهٔ حقیقت‌خواهی و دفاع از آرمانهای الهی آیین پدرش از دوش آنان که اهل سوز در دل و شور در سر ند ساقط نمی‌شود. بیماری و عیادت فرصتی برای کمال است اگر نیك بنگریم، نه محملی برای گفتارهای بی‌مقدار و یا کردارهای نااستوار. آموخت که آنچه مُقدّم است و

ماندگار نه احوال جسمانی است و پیشرفت یا پسرفت بیماری بلکه مهم احوال درونی است در مسیر اندیشه سعادت بشر، اینکه چه گامی برای انسان برداشته شده مهم است، اینکه دنیا و اهل دنیا از چه منظری نگریسته شوند اولی است. به زنان عیادت کننده و همه دلسوزان آینده هشدار داد که به جای پرسش از اوضاع بیماری، سرچشمه آن را بشناسند، به آنها آموخت که بپرسند چرا ریحانهٔ خوشبوی نبی چنین زار و نزار در بستر بیماری با درد و رنج دست و پنجه نرم می کند. یادمان داد که برای بیان حقیقت از هر منفذ و مأوایی باید حد اعلای بهره را برد و یوسف پیامبر را در ذهن‌ها مجسم ساخت که در محبس برای بیان تعبیر رؤیای هم‌بندان خود در زندان ابتدا درس خداشناسی و حقیقت‌طلبی داد.[۲۰۷]

این شاید آخرین دفاع از همسرش بود که به گوش جهانیان رساند و شاید هم دفاع از آیینی که پدرش بنیاد نهاده بود و اینك آن را به سمت انحراف و کج‌اندیشی متمایل کرده بودند. فریاد زد تا داوران تاریخ نارسایی در دین را به پای دین ننویسند، دین‌داران، دین را به میل خود اجرا کرده بودند ـ نه صاحب دین ـ و چنان کرده بودند که شتر دین در آبشخور دلخواه خودشان ـ نه مطابق دستور خدا ـ زانو زده بود. اینك او با بیان اندوه عمیق از سستی، بی تفاوتی و تن‌آسایی، با برشمردن خیانت‌هایی که در اجرای دستورات پدرش بوقوع پیوسته، بسان یك نظریه‌پرداز سیاستمدار ـ نه سیاست باز ـ اوضاع آیندهٔ جهان اسلام را در یك تحلیل ادیبانه به رشتهٔ کلام می کشد:

«این کار ناستوده که صورت گرفت، فرجامی ناستوده‌تر خواهد

داشت[۲۰۸] ... قسم به جان خودم، بذر فتنه را پاشیدند و دیری نپاید که ثمر آن را بچینند، آن روز که آشوب بپا خیزد، خونها بناحق ریخته شود و زهرهای کشنده در کام‌ها فرو رود[۲۰۹] ... از این پس، از پستان شتر [حکومت و خلافت] به جای شیر، خون بدوشید[۲۱۰] ... شهد زندگی در کامها شرنگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد... آن روز آیندگان به گناه رفتگان گرفتار و پای بست [خواهند بود] . اکنون آماده باشید که گرد بلا انگیخته شد و تیغ خشم خدا از نیام آهیخته، شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان برآرد، آنگاه دریغ سودی ندارد[۲۱۱] ... استبداد خودکامگان شما را از بیخ و بن ویران خواهد ساخت، اموالتان به غارت خواهد رفت وجمعتان پراکنده خواهد شد. دریغا که دیدهٔ حق بین ندارید و مرا به روشنگری شما راهی نیست. آیا ما شما را به کاری وادارایم که آن را خوش نمی‌دارید.»[۲۱۲]

شواهد مستند تاریخی حکایت از آن دارد که دیری نپایید که آنچه دختر پیغمبر در بستر بیماری و نیز روزهای پیش در جمع مسلمانان از آن خبر داده بود و مردم را از سرانجام شوم آن فتنه‌ها بر حذر داشته بود، به عینیت تحقق یافت. قتل عام مردم مدینه، نمونهٔ کوچکی از این وقایع بود[۲۱۳] و جنایات بیشمار و فجیع دیگری که همه به نام اسلام انجام شد و از حوصله این بحث خارج است.[۲۱۴]

اگر نبود اشك و اندوه زهرا، اگر نبود سوز و فریاد زهرا، اگر نبود قهر و غضب او، اگر نبود اعتراض علنی و عملی و مستمر و مستحکم وی، اگر این

کلمات بلند و تحلیل دقیق جامعه‌شناسانه نبود چه بسا تحریفاتی که در امر جانشینی پیغمبر خدا رخ داد، در مسیر ثبت تاریخ هم بوقوع می‌پیوست. اگر سکوت زهرا توأم با رضایت‌مندی ـ حداقل سکوت به معنی خموشی ـ بود، بسا که امضای دخت پیغمبر هم در پای صفحات سیاه تاریخ جعل می‌شد و از اسلام همان چیزی باقی می‌ماند که اسلام مرفهان بی‌درد خوانده شد.[۲۱۵] صداهای حق‌جو گرچه ممکن است سه پنج روزی در طوفانها و تندبادهای حوادث محو شوند، ولی نسیم سحر از پس شب‌های تار بوی نافه‌های خوشبو را می‌پراکند و جانهای مشتاق را سرزندگی و نشاط می‌بخشد.

از رهگذر خاك سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد[۲۱۶]

٦

سفر به ابدیت

قرائن و شواهد حاکی از نزدیکی وعده‌ای بود که پدرش هفتادوپنج[۲۱۷] یا نودوپنج[۲۱۸] روز پیش از این در گوشش نجوا کرد. اینك معلم بزرگ تاریخ مهیای ملاقات پدر می‌شود. مادری مهربان آماده سفر، کودکانی خردسال که یتیمی برایشان زود است و حیدر که باید فداکارترین و صمیمی‌ترین پشتیبان خود را از دست بدهد. روح آزردهٔ او ـ همچون پرنده‌ای مجروح که بالهایش شکسته باشند ـ در سه گوشهٔ غم زندانی و بی‌تاب است: چهرهٔ خاموش و دردمند همسرش، سیمای غمزدهٔ فرزندانش و تربت سرد و ساکت پدر، در گوشهٔ خانه عایشه.[۲۱۹] «هرچیز که نشانی از پدر داشت او را گریان می‌ساخت. در دلتنگی غروب یکی از روزهای بیماری به یاد چهره مهربان پدر (که گاهِ خستگی بلال را می‌فرمود که ما را شادمان کن) میل صدای اذان بلال در دلش افتاد. به بلال خبر رسید، و به احترام دختر پیغمبر به اذان ایستاد. هر جمله از اذان خاطره‌ای برای زهرا بود و... بلال، رسالت محمد را از حلقوم پاکش فریاد

کرد... کسی پیش دوید که خموش! دختر پیغمبر را کُشتی. اذان بلال ناتمام ماند و چون زهرا به هوش آمد، بلال عذر ناتمامی اذان خواست که بر جان فاطمه بیمناك بود.[۲۲۰]

اگر نیت، مبارزه با ناحقی باشد، اگر حقیقت‌طلبی انگیزهٔ عمل باشد، هر کسی می‌تواند با هر کاری که در توان دارد به حقیقت خدمت کند. سرمایه‌داران زمان پیغمبر چرا نامشان در تاریخ زنده نماند و اگر ماند ـ بجز اندکی از آنها ـ به نیکی نماند؟ و سرمایهٔ بلال چه بود که تا آخرین روز تاریخ نامش جاودانه شد؟ مبارزهٔ او پس از پیغمبر نیز جاوید؟ اعتصاب اذان، حربه مبارزاتی بلال بود و فاطمه بار دیگر تلنگری به گوش خفتگان زد که راستی چرا اذان گوی زجر کشیدهٔ اسلام، او که صوت تکبیرش، پیغمبر را به طرب وامی‌داشت، منزوی شده است.

در همین روزهای سرد زمستانیِ خانه علی است که فاطمه آرام آرام دامن از این جهان برمی‌کشد و تا آخرین فروغ خود بر سالکان طریق نور، می‌تابد و در زنگ آخر کلاس زهرا ـ در آن ظرف زمانی ـ درسهای شیرین دیگری است. مهربانی‌اش را به علی پس از مرگ نیز دریغ نمی‌کند و نمی‌خواهد فرزندانش در نونهالی بی‌باغبان بمانند. او که ـ بجز دردها و زخم‌هایش[۲۲۱] ـ چیزی از علی پنهان نداشت برایش وصیت می‌کند که بعد از من ناگزیر این خانه نیازمند زنی است. خوب است این زن خواهرزاده‌ام اُمامه باشد که کودکانم را نوازش کند. بعد از من محرم‌ترین کس برای امر غسل و کفن و دفن علی است، بعد از من مبادا مرده‌پرستی باعث شود غاصبان حق بشریت زبان به ثناگویی ریاکارانه از من باز کنند و با تزویر ظلم‌های خود را در

زیر پرده‌های تشریفات و تجملات تشییع جنازه پنهان کنند، هیچ کس ـ بجز همین مخلصان اهل بیت که بسیار اندکند ـ حق ندارد بر جنازه‌ام نماز بگذارد یا در تشییع پیکر من حاضر شود. علی جان! مرا شبانه غسل بده و به خاك بسپار، جای مزارم را به کسی نشان مده، علی جان! من از این تابوت‌هایی که شبیه تخت هستند و بدن زنان مرده را با پوشش و سنگینی و وقار از مردان متمایز نمی کنند و حجم اندام مردگان از زیر جامه نمایان می‌شود، خوشم نمی‌آید[۲۲۲]... به اسماء دختر عُمیس ـ همسر خلیفه! ـ که خود را به خدمتکاری‌اش مفتخر کرده بود همین را گفته بود و او نمونه‌ای از تابوت را که قبلاً در حبشه دیده بود، برایش ساخت[۲۲۳] و اولین لبخند زهرا پس از مرگ پدر با مشاهدهٔ همین تابوت که محجوب بود، بر لبانش نقش بست[۲۲۴] و اینجا هم زهرا «اولین» بود.

آفتاب مدینه به سوی مغرب شتابان ره می‌پیمود و سکوت وحشت‌زایی برخانهٔ علی حاکم شده بود. با وجود شدت بیماری امروز را از بستر برخاسته بود، با دست‌های لرزان برای آخرین بار لباس‌های اطفال خود را شستشو داده بود و همگی را استحمام نموده بود و آخرین بار شانه در موی زینب و اُمّ کلثوم کشید و آنها را برای دور ماندن از صحنهٔ جانگداز وداع خود به خانه دوستی فرستاده بود[۲۲۵] و خود نیز غسل شهادت کرد و لباس تمیز پوشیده بود و اینك خواست که بسترش را رو به قبله بگسترانند. علی جان قرآن بخوان!... طنین نفس‌های علی به شماره می‌افتاد، بغض گلویش را می‌فشرد و... سوره یاسین که تمام شد،[۲۲۶] فاطمه نیز پلکهای اشك‌آلود خود را برای همیشه برهم نهاد.

ولوله‌ای از اهل شهر در پشت در خانه علی برپا بود[۲۲۷] و صدای ابوذر که تشییع جنازهٔ دختر پیغمبر به تأخیر افتاد[۲۲۸] و بازگشت مدینه‌ای‌ها به خانه‌های امن و بی‌تفاوتی. شبانه بدن زهرا آماده تشییع شد، و علی به وصیت زهرا عمل نمود. «ولی کسی نمی‌داند که چگونه؟ و هنوز نمی‌داند که در کجا؟ در خانه‌اش؟ یا در بقیع؟ و کجای بقیع؟ معلوم نیست... مدفن او باید همواره نامعلوم بماند تا آنچه را که او می‌خواست معلوم باشد... او می‌خواست که قبرش را نشناسند، هیچگاه و هیچکس!!... تا همیشه، همه کس بپرسند: چرا؟»[۲۲۹]

بدین سان علی امانت پیغمبر را که حدود نُه سال[۲۳۰] پیش بدو داده بود، برگشت داد و با حسرت روزهای سخت و سرد استخوان‌سوز تنهایی را شروع کرد و چه شب‌هایی که در سکوت مرگبار مدینه بر تربت فاطمه ـ بدور از چشم نامحرمان ـ دفتر عمر کم او را ورق می‌زد و با ترنم اشك‌های فراوانش امضا می‌نمود:[۲۳۱]

نَفسی عَلی زَفَراتها مَحبوسُه
یا لَیتَها خَرَجَت مَعَ الزَفَراتِ[۲۳۲]...

«پرندهٔ جانم زندانی این آشیان تن شده است، ای کاش جان نیز همراه این ناله‌های جگرسوز برمی‌آمد، بعد از تو [فاطمه جان] زندگی حُسنی ندارد، حیات بی‌روح است و دنیا خالی است، و من از اینکه مبادا عمرم طولانی شود گریانم...»

با همه مظلومیت‌هایی که بر فاطمه تحمیل شد، او با قامتی استوار در

مقابل ظلم و تزویر قد برافراشت و دسیسه‌های پیدا و پنهان دغل بازان را خنثی نمود. اجازه نداد که از عواطف پاکِ دوستانش برای مصالحه و مسامحه در پذیرش ظلم بهره جویند، قبرش را نهان کرد تا درسی دیگر به تاریخ بدهد و یك بار هم پس از مرگ به دنیا بگوید که علی اگر مُهر سکوت بر لب زده حکمتی دارد. ناپیدایی مزارش، حزب حاکم را وسوسه کرد تا قبرهای متعددی[۲۳۴] را که علی برای ره گم کردنِ نامحرمان درست کرده بود، خراب کنند و جنازهٔ دختر پیغمبر را از نو تشییع کنند و به امامت خلیفه رسمی مسلمانان بر او نماز گزارند و اینجا نوبت علی بود که دستار روزهای بدر و خیبر را بر سر بندد و ذوالفقار را از نیام برکشد[۲۳۵] که: اگر بیلی به قبرها برخورد کند[۲۳۶]... و همه دیدند که این علی، علی خانه نشین نیست، علی خیبر است. این علی، علی عُزلت گزیده نیست علی ایستاده بر سینهٔ عَمْرِبنِ عَبدَوُد در روز احزاب است.[۲۳۷] لرزان راه خود را گرفتند و علی ماند و مزار زهرا و زانوانی که از فرط اندوه بی‌رمق شده بودند...

شمع وجود فاطمه گرچه روشنی‌بخش و گرمی‌افزای خانهٔ سرد و تاریك علی نبود ولی در پهنهٔ تاریخ وجود زهرا هرگز پایان‌پذیر نیست. «عطری که از گلبوتهٔ وجودش در باغستان هستی پراکنده می‌شود، روح‌پرور و جانفزاست.»[۲۳۸] اگر فاطمه یك «الگو» بود، بی‌شك «الگوهای» متعددی را برای بشریت پرورش داد. از دست‌پروردگان دختر پیامبر، زینب شیرزن شجاع و قهرمان کربلا[۲۳۹]، حسن مبارز مصلح، و حسین دومین شکست خوردهٔ پیروز تاریخ پس از مادرش، چه می‌توان گفت؟ اگر خرده بگیرند که اینان از خانوادهٔ علی و زهرایند، فضهٔ او را ـ که باید مس وجود را طلا کند[۲۴۰] ـ

نشان می‌دهیم، او که الگوی فضیلت است و بیست سال پس از زهرا لب به سخن نگشود مگر آیه‌ای از قرآن را بر زبان راند و جز این کلامی از وی نشنیدند[۲۴۱] یا بانوی سرآمد دیگری که او پرورش داد ـ اُمّ ایمَن ـ که کراماتی از گونهٔ اهل بیت دارد.[۲۴۲] پیر پارسی نژاد یا به تعبیر پیامبر سلمان محمدی[۲۴۳] که جاودانهٔ تاریخ شد شاگردی از شاگردان مکتب تربیتی زهرا بود، یا اسماء دختر عمیس[۲۴۴] (زنی که تدبیر برگرفته از قرآنش، علی را از نقشهٔ ترور خشونت مآبان آگاه ساخت)[۲۴۵] به رغم آنکه همسر خلیفهٔ اول بود، در مکتب زهرا شاگردی کرد، و در خانهٔ ابوبکر برای علی سرباز فداکار و سردار جان‌بر کف پرورش داد.[۲۴۶]

چشمه فیّاض فاطمی، سیراب شدگان و به خدا پیوستگان بی‌شماری داشته و دارد که پرداختن به آنها، وسعتِ دانش، عمقِ اندیشه و توانی بایسته می‌طلبد. هر کسی در خور توان خود از بوستان خزان‌ناپذیر او گلی می‌چیند، حتی نام مقدس او هم برای دلهای پاك و قلب‌های آکنده از محبتش، فرح‌بخش و گره‌گشاست. واژهٔ مقدس زهرا کلید حل معماهای پیچیده‌ای شده است که حیرت اهل محاسبه و معادله و برنامه‌ریزی را برانگیخته، نام او عصای موسی شده و نیل را برای گرفتاران شب‌های تاریك از فتنهٔ فرعونیان هر زمانی شکافته است[۲۴۷]، او مادر مظلومیت در پهندشت هستی است و همهٔ مظلومان ـ نه آنانکه به رضایت تن به ظلم می‌دهند ـ در اردوگاه مبارزان راه فاطمه‌اند.

۷

سرانجام سخن؛ گذر و نظر

در مقدمهٔ این نوشتار نیز بیان شد که اندیشه‌ها و قلم‌ها از سیر و صیرورت در عرصهٔ فرهنگ خدایی فاطمه ناتوانند و اینَك که کلام آخر فراروی است اقرار می‌شود که تمامی اندیشه‌مندان و قلمداران در برابر شخصیت‌هایی چونان زهرا، زانوی ادب بر زمین گذارده و ناتوانی و عجز خویش را در بارگاه شگرف وی به پوزش آورده‌اند.[۲۴۸] آنچه عرضه شد نمایشگر توان اندکی بود که برای نمایاندن پرده‌هایی از اسرار شگفت حیاتِ سراسر شور و شعر فاطمه به عمل آمد و به هیچ صورت نمی‌تواند حق مطلب را دربارهٔ اَبَر بانوی بی‌همسان، نمونهٔ عینی یك انسان متعالی و هدفمند و الگوی کامل و حقیقی زن، ادا کرده باشد. تلاش کودکانه‌ای را می‌ماند که با خیال ساختن قصری بلند و زیبا در سر، به گردآوری پاره‌سنگ‌ها و آجرهایی محدود می‌شود.

عابد و زاهد و صوفی همه طفلان رهند

مرد اگر هست بجز عارف ربّانی نیست[۲۴۹]

بار دیگر به عنوان حُسن ختام نظری گذرا بر آنچه به عنوان خوشه‌هایی از خرمن آموزه‌های تربیتی بانوی بانوان دو جهان مطرح شد، می‌تواند به منظور جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مفید فایده باشد. پاکی دامان، کسب آمادگی برای فرزندپروری و مال دنیا را به عنوان وسیله نگریستن، بستری مناسب بود که فاطمه در آن پا به عرصهٔ وجود گذاشت. برخی از اصولی که در زندگی زهرا در شمار آداب عادی بودند و برای هر کسِ دیگری نیز قابل اجرا می‌باشند از این قرار است: تحمل شداید و مصائب توأم با اخلاص در نیّت، روابط نزدیك و صمیمی در محیط خانواده، همسان‌سازی شئون زندگی مادی به عنوان الگوی جامعه با کم‌درآمدترین طبقات مردم، عبادت مداوم آمیخته با معرفت، حجاب زن: حریم حرمت و مصونیت از گناه، ساده‌زیستی، سپاسگزاری ازخدا در همه حال، بنای زندگی مشترك بر شعور و درك متقابل، عمل صالح بهترین سرمایه، جهیزیهٔ معنوی، مهریهٔ قابل پرداخت (نه رقابت اعداد و ارقام)، به یاد بندگان خدا بودن در همه حال: شادی، غم، بیماری، سلامت و...، خوشرفتاری با زیردستان، تحمل مخالفان و دعوت به نیکی با عمل نیکو، برابری و مساوات در برابر قانون، پرهیز از مردسالاری یا زن‌سالاری، وابستگی ایمان و اعتقاد زن به حضور مؤثر وی در صحنه‌های اجتماعی ـ سیاسی و فرهنگی، حق‌جویی و حقیقت‌طلبی، دفاع از حق، پرهیز از دروغگویی و خیانت و خواسته‌های نامشروع در زندگی مشترك، رسیدگی به تمام نیازهای کودکان در امر تعلیم و تربیت، وفاداری صادقانه و دلسوزی نسبت به همسر در همه حال، امکان تأثیر بر دلهای مستعد و تربیت فراگیر که پیش از تولد آغاز و گسترهٔ آن در

عالم پس از مرگ نیز تداوم می‌یابد و...

ساقیا لطف نمودی قدحت پر می‌باد

که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد[۲۵۰]

و سرانجام اینکه:

یک زبان خواهم به پهنای فلک

تا بگویم وصف آن رشک ملک[۲۵۱]

منابع و پی نوشت‌ها

۱. الیوت ارونسون در کتاب خود تحت عنوان روان‌شناسی اجتماعی که به سال ۱۹۹۹ منتشر شده است در ذکر نتایج پژوهش دو تن از محققان علوم اجتماعی به نام‌های لی و مورگان بیان کرده است که قرن بیستم در مقایسه با پنج قرن گذشته به لحاظ جنگ‌های به وقوع پیوسته مقام دوم و از نظر شدت ویرانی‌ها (بر حسب قربانیان هر کدام از جنگ‌ها) حایز رتبه اول است. البته آمار ارائه شده مربوط به سال ۱۹۸۴ است. چنانچه جنگ‌های بعد از این زمان را نیز بحساب آوریم چه بسا که در هر دو مورد رتبهٔ اول و ممتاز! را بدست آوریم. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

Aronson, E., Wilson, T.D., & Akert, R.U. (1999). ***Social psychology***. New York: Longman. P. 358.

۲. به تعبیر قرآن کریم پیامبر اسلام از بین اُمی‌ها مبعوث شده است. اُمی در لسان عرب به کسی می گویند که کلاس نرفته و معلم ندیده باشد. ر.ك:

ـ قرآن کریم سوره ۷، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

ـ قرآن کریم سوره ۲۹، آیه ۴۸.

خرمشاهی، بهاءالدین. *ترجمه قرآن کریم*، چاپ سوم، تهران، انتشارات جامی و انتشارات نیلوفر، ص ۱۷۰.

۳. شاعر شیرین سخن فارسی در بیت دل‌انگیزی این ویژگی پیامبر را ترسیم می کند:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. *دیوان حافظ*، نسخه تصحیح شده محمد قزوینی، تهران، انتشارات پیام محراب، ۱۳۷۰، ص ۱۳۱.

۴. اولین دعوت پیامبر اسلام در قالب شعار «قولو لا اله الا الله تفلحوا» که متضمن پرستش خدای واحد و ردّ عبودیت غیر اوست تجلی یافت. همچنین در نامه‌هایی که پیامبر برای امپراتوران ایران و رم در آن عصر فرستاده آیه‌ای از قرآن (آیهٔ ۶۴ سورهٔ آل‌عمران) را که منادی یکتاپرستی و اجتناب از پرستش غیر خداست ذکر می‌کند. ر.ك:

خرمشاهی، بهاءالدین. *ترجمه قرآن کریم*، چاپ سوم، تهران، انتشارات جامی و انتشارات نیلوفر، ص ۵۸.

۵. همان، ص ۴۲۰، توضیحات ذیل آیه ۲۱ سوره ۳۳ و ص ۵۴۹، سوره ۶۰ آیه ۶.

۶. شهیدی، سیدجعفر. *زندگانی فاطمه زهرا*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ یازدهم، ۱۳۷۰، صص ۱۷-۱۳.

علاوه بر آن در نهج‌البلاغه امام علی تصویر روشنی از وضع اعراب قبل از ظهور اسلام ترسیم شده است. ر.ك:

شهیدی، سیدجعفر. *ترجمه و شرح نهج‌البلاغه امام علی*، چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، صفحات ۸، ۷۲، ۹۶، ۱۴۷، ۱۵۷.

۷. بخشی از خطبه حضرت زهرا سلام‌الله علیها در مسجد مدینه، ر.ك:

دشتی، محمد. *نهج‌الحیاة (فرهنگ سخنان فاطمه سلام‌الله علیها)*، قم، موسسه تحقیقاتی امیرالمومنین، ۱۳۷۲، صص ۱۱۲-۱۰۰.

۸. همان.

۹. نعیمی، جواد. *بانوی اول، صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام‌الله علیها*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۱۸ و ۲۳.

۱۰. سجاد، سیدمحمدحسین. *آتش به خانه وحی*، اصفهان، نشر حجت، ۱۳۷۶، صص ۳۵-۳۴.

۱۱. قائمی، علی. *فاطمه علیها سلام برترین بانوی اسلام*، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۷۷، ص ۵۵.

۱۲. منبع شمارهٔ ۹، ص ۵۴.

۱۳. شریعتی. علی. *فاطمه، فاطمه است*، چاپ دوم. تهران، انتشارات شبدیز، ۱۳۵۶.

۱۴. موضوع از کتاب بانوی اول تألیف آقای جواد نعیمی (منبع شماره ۹) اقتباس شده است. پیامبر بزرگ اسلام در سخنی نغز فرموده است فاطمه گل است. ر.ك:
قزوینی، سیدمحمدکاظم. *فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت*، ترجمه دکتر حسین فریدونی، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۱.

۱۵. حسینی، سیدعلی اکبر. *یادداشت‌های منتشرنشده پیرامون خطبه حضرت زهرا*، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۸.

۱۶. هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما
منبع شمارهٔ ۳، ص ۱۱.

۱۷. منبع شمارهٔ ۱۴ صص ۱۰۲-۹۴.

۱۸. سیوطی - از علمای اهل سنت که آثار او به عنوان اسناد معتبر مورد وثوق محققان است - از ۱۵ مورخ و شخصیت برجسته که هر کدام از آنها مرجعی قابل اتکا در فقه اهل تسنن می‌باشند عنوان «بانوی بانوان دو جهان» یا «بانوی بانوان اهل بهشت» را از قول پیغمبر به حضرت زهرا سلام‌الله علیها منسوب دانسته‌اند. ر.ك:
سیوطی، جلال‌الدین. *تبسم روح؛ در فضائل الگوی زنان فاطمه علیهاالسلام*، ترجمه هادی رستگار مقدم گوهری. مشهد، انتشارات سناباد و انتشارات محقق، ۱۳۷۳، صص ۱۰۸-۱۰۶.

۱۹. گل عزیز است غنیمت شمریدش صحبت که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد
منبع شمارهٔ ۳، ص ۱۲۹.

۲۰. تاج‌بخش، غزل. *خانه امابیها*، بدون نشانی، بدون ناشر، بدون تاریخ (موجود در کتابخانه علامه طباطبایی شیراز)، ص ۱۶.

۲۱. به منبع شمارهٔ ۹ مراجعه کنید.

۲۲. ترجمه شعری است بدین مضمون

خجلاً من نور بَهجَتها تَتَواری الشّمسَ بالشَفَق
و حَیاءً من شَمائلها یَتَواری الغُصنَ بالوَرَق

به نقل از کتاب کَشف الغمه فی مَعرفه‌الائمه اثر علی بن عیسی اربلی. ر.ك:
اصفهانی، عمادالدین حسین. *فاطمه الزهرا سیده نساءالعالمین*، تهران، بدون ناشر، ۱۳۴۳، ص ۷۶.

۲۳. فاضل، جواد. *معصوم سوم فاطمه زهرا سلام‌الله علیها*. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۳۶، ص ۱۹.

۲۴. همان.

۲۵. علائی رحمانی، فاطمه. *زن از دیدگاه نهج‌البلاغه*. تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹، صص ۲۴۶-۲۴۱.

۲۶. پیغمبر اکرم بارها بعد از خدیجه از وی به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود: «خدا بهتر از او به من نداده است. خدیجه هنگامی ایمان آورد که دیگران کفر می‌ورزیدند، زمانی مرا تصدیق کرد که دیگران تکذیبم می‌کردند، اموالش را به رایگان در اختیارم گذاشت زمانی که سایرین محرومم می‌کردند، خداوند نسل مرا در اولاد او قرار داد...» ر.ك:
امینی، ابراهیم. *بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام*. قم، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ، بدون تاریخ، صص ۲۹-۲۷.

۲۷. منبع شمارهٔ ۲۲، ص ۱۸.

۲۸. همان.

۲۹. سعدابن وقاص که خود از جمله تحریم‌شدگان در شعب ابی‌طالب بود دو سال بعد نقل می‌کند که شبی در تاریکی چیز نمناك ونرمی را در راه لگد کردم. بی‌اختیار آن را به دهانم فرو بردم و بلعیدم و هنوز هم نمی‌دانم که چه بود؟! به منبع شمارهٔ ۱۳ رجوع کنید.

۳۰. چایچیان، حبیب. فاطمه‌الزهرا، ام‌ابیها. گفتار علامه امینی. تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹، ص ۶۵.

۳۱. در قرآن کریم آیاتی مشتمل بر دلداری پیغمبر و آرامش دادن به او وجود دارد. مثلاً
- ای پیامبر ما قرآن را نفرستادیم که تو خود را به مشقت اندازی (سوره طه آیه ۲).
- چنان است که می‌خواهی خود را به خاطر ایمان نیاوردن مشرکان به هلاکت اندازی (سورهٔ شعرا آیهٔ ۳).

۳۲. این عبارت با استفاده از کلمات مقام معظم رهبری ذکر شده است. ر.ك:
شیخ‌الاسلامی؟ - فیلی،؟ *حضرت زهرا در کلام ولایت*، تهران، سازمان تحقیقات خودکفایی بسیج، ۱۳۷۶، ص ۶۷.

۳۳. در این راه گروهی از کفار با راه بستن بر کاروان کوچکی که به قافله سالاری علی علیه‌السلام، فاطمه زهرا، فاطمه بنت اسد (مادر علی) و فاطمه زبیربن عبدالمطلب (دختر عموی علی) را به مدینه می‌برد، باعث مجروح شدن حضرت زهرا شدند، رئیس این

راهزنان که خونش را پیغمبر مباح کرده بود، بعداً توسط حضرت علی به سزای اعمالش رسید. ر.ك:

شریعتی، علی. *فاطمه، فاطمه است*، چاپ دوم، تهران، انتشارات شبدیز، ۱۳۵۶.

۳۴. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. *دیوان حافظ*. نسخه تصحیح شده محمد قزوینی، تهران، انتشارات پیام محراب، ۱۳۷۰، ص ۱۲۵.

۳۵. ر.ك: منبع شمارهٔ ۱۳.

۳۶. ابوعلم، توفیق. *فاطمه زهرا*. ترجمه علی اکبر صادقی، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۴، ص ۱۵۵.

۳۷. همان.

۳۸. منبع شمارهٔ ۹، ص ۴۲.

۳۹. به منبع شمارهٔ ۱۳ رجوع کنید.

۴۰. سبحانی، جعفر. چگونه او داماد پیامبر شد؟ درسهایی از مکتب اسلام، سال ۱۵، شماره ۱۲، صص ۱۶-۱۲.

۴۱. منبع شمارهٔ ۲۳، ص ۲۸.

۴۲. دستباز، هادی، *حماسه خورشید: بیست و سه فصل از زندگانی علی بن ابیطالب علیه‌السلام*، قم، انتشارات دار الفکر.

۴۳. ای روزگار تو را چه می‌شد اگر تمام نیروهای خود را بسیج می کردی و در هر عصر و زمانی، بزرگ‌مردی چون علی، با همان عقل، همان قلب، همان زبان و همان شمشیر به جهان ارمغان می‌دادی. ر.ك:

جرداق، جرج. *امام علی؛ صدای عدالت انسانی*. ترجمه سیدهادی خسروشاهی، جلد یك، قم، نشر خرم با همکاری مرکز بررسیهای اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۷۰.

این کتاب که توسط یك نویسنده مسیحی به‌رشته تحریر در آمده است مشتمل بر ۶ جلد است.

علاوه بر آن ر.ك:

عبدالمقصود، عبدالفتاح. *امام علی ابن ابیطالب*. ترجمه سیدمحمد مهدی جعفری، جلد ۸-۱، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم، ۱۳۷۰.

این کتاب نیز توسط نویسنده‌ای سنی مذهب مصری و از برجستگان جامعه علمی نگاشته شده است که مشتمل بر هشت جلد و ۳۴۰۰ صفحه است و در طول سی سال نوشته شده است. از همین نویسنده کتابی تحت عنوان الزهراء: ام‌ابیها موجود است. همچنین ر.ك:

صدر، حسن. *مرد نامتناهی*، تهران، چاپخانه موسوی، ۱۳۳۸، ص ۴۹.

۴۴. اشاره به آیه‌های ۱۹ تا ۲۲ سورهٔ الرحمن ر.ك:

خرمشاهی، بهاءالدین. *ترجمه قرآن کریم*. چاپ سوم، تهران، انتشارات جامی و انتشارات نیلوفر، ص ۵۳۲.

۴۵. منبع شمارهٔ ۱۳. ص ۱۲۰.

۴۶. منبع شمارهٔ ۲۳. ص ۳۱.

۴۷. منبع شمارهٔ ۹. ص ۱۱۰.

۴۸. در منابع ذیل فهرست‌های مختلفی با استناد به منابع گوناگون (اعم از راویان سنی و شیعه) ذکر شده است که مقایسه آنها تفاوت قابل ملاحظه‌ای را نشان نمی‌دهد:

الف) منبع شمارهٔ ۲۶. صص ۷۹ـ۷۸.

ب) جعفری، مهدی. *مسند فاطمه؛ مجموعه سخنان حضرت فاطمه زهرا به ضمیمه شرح حال آن حضرت*. تهران، نشر مرضیه، ۱۳۷۲، صص ۵۲ـ۵۱.

ج) منبع شمارهٔ ۱۴. ص ۱۲۱.

د) موسوی گرمارودی، سیدابوالفضل. *بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها*. قم، نشر الهادی ۱۳۷۷، صص ۴۸ـ۴۷.

هـ) حسینی شاهرودی، سید محمد. *اسوه اخلاق؛ الگوهای رفتار حضرت زهرا*. تهران، سازمان تحقیقات خودکفایی بسیج، ۱۳۷۶، ص ۳۱.

و) امین، سیدمحسن. *سیره معصومان، ۲، فاطمه دخت پیامبر*. ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۳، ص ۲۶.

ز) موسسه تحقیقاتی ـ علمی الغدیر، *گل محمدی*، تهران، ناشر مولف؟ ص ۵۹.

ح) منبع شمارهٔ ۶، ص ۵۹.

۴۹. امام علی علیه‌السلام به عنوان خلیفه مسلمین در نامه‌ای که به عثمان بن حنّیف فرماندار بصره به دلیل شرکت وی در مجلسی که ریخت و پاش وجود داشته، در ذم وابستگی‌های دنیایی جملات ارزشمندی دارد و در آنجا خطاب به دنیا می‌گوید که: برو کسی غیر از مرا بفریب، من تو را سه طلاقه کردم (طلاقی که امکان بازگشت به هیچ وجه در آن نیست)، برای مطالعه متن کامل این نامه ر.ك:

شهیدی، سید جعفر. *ترجمه و شرح نهج‌البلاغه امام علی*. چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، صص ۳۲۰ـ۳۱۷.

۵۰. منبع شمارهٔ ۱۳. ص ۱۲۱.
۵۱. روحانی علی آبادی، محمد. *داستانهای عبرت انگیز از زندگانی حضرت زهرا سلام‌الله علیها*. تهران، سازمان تحقیقات خودکفای بسیج، ۱۳۷۶، ص ۲۷.
۵۲. با الهام از کلام امام خمینی(ره) ر.ك:
الف) شیخ الاسلامی، ؟ـ فیلی، ؟ *حضرت زهرا در کلام ولایت*. تهران، سازمان تحقیقات خودکفایی بسیج، ۱۳۷۶، ص ۲۷.
ب) مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی. *صحیفه نور؛ مجموعه رهنمودهای امام خمینی(ره)*. تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳، ج ۱۷، ص ۲۱۶.
۵۳. منبع شمارهٔ ۹، ص ۱۲۷.
۵۴. سیدمحسن، مقالهٔ علامه سیدمحسن امین در کتاب *الزهرا؛ مجموعهٔ مقالات*، بقلم جمعی از نویسندگان تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۴، صص ۲۱۴ـ۱۰۱. همچنین ر.ك:
سجادی، سیدمحمد تقی. *فاطمه زهرا*. قم، انتشارات الزهرا، ۱۳۵۹، ص ۸۲.
۵۵. همان. ص ۱۴۰.
۵۶. منبع شماره ۹، ص ۴۱.
قزوینی در کتاب *فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت* این واقعه را بنحو دیگری با ذکر سند از صیفوری شافعی ذکر کرده است. ر.ك:
منبع شمارهٔ ۱۴، ص ۱۶۴.
۵۷. منبع شمارهٔ ۹، ص ۵۳.
۵۸. تاج لنگرودی، محمد مهدی. *اخلاق حضرت فاطمه سلام‌الله علیها*، تهران، ناشر مولف، ۱۳۶۹، صص ۴۴ـ۴۳.
۵۹. سجادی، سیدمحمدتقی. *سیری کوتاه در زندگی حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها*. قم، موسسه انتشارات نبوی، ۱۳۷۴، ص ۸۵.
۶۰. منبع شمارهٔ ۱۵.
۶۱. منبع شمارهٔ ۵۱، ص ۵۴.
۶۲. منبع شمارهٔ ۵۹، ص ۹۲.
۶۳. شرف الدین موسوی جبل عاملی، سید عبدالحسین. *کلمه الغراء فی تفضیل الزهرا*. ترجمه محسن بیدارفر، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۲، ص ۹۲.

۶۴. منبع شمارهٔ ۹، ص ۴۹.

۶۵. منبع شمارهٔ ۲۶، ص ۱۴۵.

۶۶. موسوی گرمارودی، سیدابوالفضل. *بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها*. قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷، ص ۶۹.

۶۷. در گفتاری از علامه امینی نویسنده کتاب معروف *الغدیر*، آمده است که ۴۸ تن از علمای برجسته اهل سنت که سخن آنها برای نویسندگان و محققان فقه اهل تسنن حجت و سند است صراحتاً نقل کرده‌اند که پیغمبر فاطمه را پاره تن خود خواند و خوشحالی، آزردگی و خشم او را باعث خوشحالی، آزردگی و خشم خود و نیز موجب رضایت، غضب و خشم خدا دانسته است. ر.ك به:

منبع شمارهٔ ۳۰، ص ۹۳.

۶۸. منبع شمارهٔ ۵۱، ص ۳۰.

۶۹. ابطحی، سیدحسن. *انوار زهرا*. مشهد، انتشارات کانون بحث و انتقاد دینی، ۱۳۶۱، ص ۴۸.

۷۰. منبع شمارهٔ ۱۳، ص ۱۰۲.

۷۱. همان، ص ۱۴۰.

۷۲. قرآن کریم سورهٔ ۲۴، آیهٔ ۶۳.

۷۳. آقایی، سیدمسعود. *چشمه در بستر؛ تحلیلی از زمان‌شناسی حضرت زهرا سلام‌الله علیها*. قم، انتشارات حضور، ۱۳۷۴، ص ۲۸۳.

۷۴. موضوع حسادت عایشه نسبت به خدیجه و دختر ش(حضرت زهرا) توسط بسیاری از اهل تحقیق در تاریخ ذکر شده است. مثلاً ر.ك:

الف) بنت الشاطی، عایشه. *زینب بانوی قهرمان کربلا*. ترجمه حبیب چایچیان و مهدی آیت‌اللهزاده نائینی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۵، ص ۸.

ب) منبع شمارهٔ ۲۵، صص ۱۹۲ـ۱۸۸.

ج) فریشلر، کورت. *عایشه بعد از پیغمبر*. ترجمه ذبیح‌الله منصوری؟

۷۵. منبع شمارهٔ ۱۳، ص ۱۲۹ـ۱۲۸.

۷۶. همان.

۷۷. اینها هدایایی بود که از غنایم جنگی سهم علی(ع) شده بود ر.ك:

منبع شمارهٔ ۷۳، ص ۲۲۵.

۷۸. منبع شمارهٔ ۱۱، ص ۷۲.

۷۹. منبع شمارهٔ ۵۸، ص ۷۱ـ۶۷، و نیز منبع شمارهٔ ۱۳، ص ۱۰۲.

۸۰. منبع شمارهٔ ۶، ص ۷۸ـ۸۰.

۸۱. منبع شمارهٔ ۱۳، ص ۱۰۲. این نوازش و محبت نسبت به فرزندان تا آخرین روز حیات دنیایی او مداوم بود. در حالی که سخت بیمار بود با جسمی رنجور، لباس‌های کودکان خود را برای آخرین بار شستشو داد و آنها را استحمام نمود و... ر.ك:

قزوینی، سید محمدکاظم. *فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت*. ترجمه دکتر حسین فریدونی، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۱، صص ۵۸۸ـ۵۸۷.

۸۲. منبع شمارهٔ ۲۶، صص ۱۲۲ـ۱۱۷.

۸۳. همان، صص ۱۲۷ـ۱۲۳.

۸۴. همان، صص ۱۳۰ـ۱۲۷.

۸۵. همان، صص ۱۳۳ـ۱۳۱. علاوه بر این ر.ك:

حسینی شیرازی، سیدمحمد، *حضرت فاطمه علیها السلام بهترین الگوی بانوان*. ترجمه سیدمحمد باقر فالی، اصفهان، واحد فرهنگی بنیاد تعالیم اسلامی، ۱۳۵۲، ص ۲۱.

۸۶. منبع شمارهٔ ۱۳، صص ۱۲۲ـ۱۱۷.

۸۷. منبع شمارهٔ ۴۲، ص ۹۷.

۸۸. همان، ص ۱۰۹.

۸۹. شرف‌الدین موسوی جبلی عاملی، سیدعبدالحسین. *فاطمه علیهاالسلام برترین بانو*. ترجمه حبیب‌الله رهبر اصفهانی، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۵۲، صص ۱۴۱ـ۱۴۰.

۹۰. اشاره به آیات ۳۰ـ۲۷ سوره فجر که خطاب خداوند به جان‌های آرامش یافته است و آنها را به سوی خود می‌خواند تا در بهشت خاص خودش ساکن گرداند. مفسران این آیات را در شأن امام حسین علیه‌السلام می‌دانند. برای توضیح بیشتر ر.ك:

خرمشاهی، بهاءالدین. *ترجمه قرآن کریم*. چاپ سوم، تهران، انتشارات جامی و انتشارات نیلوفر، ص ۵۹۴.

۹۱. منبع شمارهٔ ۲۶، ص ۱۸۷.

۹۲. فاطمه زهرا بر بالین سر پیغمبر اشعاری از ابوطالب را که در ستایش پیغمبر سروده بود به آوای حزین می‌خواند و پیغمبر چشم گشود و از او خواست که قرآن بخواند. ر.ك:

۹۳. منبع شمارهٔ ۱۳، ص ۱۴۶. آیه ۱۴۴ از سورهٔ دوم قرآن کریم، ر.ك: منبع شماره ۹۰. ص ۶۸.

۹۴. جعفری، مهدی. *خلاصه مسند فاطمه*. قم، نشر الهادی، ۱۳۷۶، ص ۲۵.

۹۵. منبع شمارهٔ ۶۶، ص ۱۱۱ـ۱۰۱.

۹۶. منبع شمارهٔ ۷۳، ص ۹۵.

۹۷. همان. صص ۶۱ـ۵۱.

۹۸. در اشعاری که منسوب به حضرت زهرا سلام‌الله علیها می‌باشند، یکی از ابیات که در فراق پدر بزرگوارشان سروده شده بدین مضمون است:

صُبّت عَلَیّ مصائب لَو انّها صُبّت عَلَی الاَیام صِرنَ لَیالیاً

به جانم ریخته چندان غم و درد و مصیبت‌ها که گر بر روزها ریزند، گردد تیره چون شبها

ر.ك: منبع شمارهٔ ۹، ص ۵۷.

۹۹. شجاعی، سیدمهدی. *کشتی پهلوگرفته*. تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۴، صص ۷۴ ـ ۶۸.

و نیز برای اطلاع از اشعار و نوحه سرایی‌های حضرت زهرا در سوگ پدر. ر.ك:

منبع شمارهٔ ۵۹، صص ۱۳۷ـ۱۳۳.

۱۰۰ـ همان.

۱۰۱. همان.

۱۰۲. شهیدی، سیدجعفر. *ترجمه و شرح نهج‌البلاغه امام علی*. چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ص ۱۲ـ۹.

۱۰۳. منبع شمارهٔ ۲۳، ص ۱۴۰.

۱۰۴. همان. ص ۸۰.

۱۰۵. همان.

۱۰۶. استاد عبدالفتاح عبدالمقصود دانشمند سنی مذهب چنین می‌نویسد: «مگر دهان مردم بسته است و بر دهان آنها بند زده‌اند که داستان هیزم را باز گو ننمایند. چه با این دستور پسر خطّاب، دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن می‌بودند محاصره نمود تا به این وسیله آنان را تسلیم نماید یا بی‌مهابا بر آن منزل بتازد!! .....(نقل از منبع شماره ۱۴، ص ۳۰۰).

از راویان موثق و معتبر اهل سنت، نقل قول‌های فراوانی در ذکر حادثهٔ آتش زدن خانه علی وارد شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید:

سجاد، سیدمحمد حسین. *آتش به خانه وحی*. اصفهان، نشر حجت، ۱۳۷۶.

بنا به گفته مولف، تمام این کتاب ۱۹۷ صفحه‌ای بر اساس روایات ذکر شده از منابع اهل

سنت تدوین شده است بویژه به صفحات ۴۷ تا ۹۷ همین کتاب مراجعه شود.

۱۰۷. مقرم، سیدعبدالرزاق. آتش در آفاق. در *الزهرا؛ مجموعه مقالات*. بقلم شیخ عباس قمی و دیگران، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۴، ص ۳۲۸.

همچنین ر.ك.: به منبع شمارهٔ ۷۳، ص ۴۲۹ ـ ۴۱۹.

۱۰۸. عمر مشاهده نمود که به هیچ وجه درب باز نمی‌شود... درب را فشار داد... فاطمه اطهر پشت درب مانع بود، اما عمر به درب لگد زد و... منبع پیشین ص ۳۲۷.

کمپانی این واقعه را به صورت زیبایی به شعر در آورده است:

سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود　　کی سزاوار فشار آن در دیوار بود

۱۰۹. بی‌حرمتی به دختر پیغمبر در همین بلوا، (منبع پیش همان صفحه) و همچنین در منبع شمارهٔ ۷۳ صفحات ۴۲۴ ـ ۳۷۱ به این مصیبت اشاره شده است.

۱۱۰. قزوینی، سیدمحمد کاظم. *فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت*. ترجمه دکتر حسین فریدونی، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۱، ص ۳۰۶.

۱۱۱. منبع شماره ۲۳، ص ۹۶. و نیز ر.ك:

سبحانی، جعفر. داستان فدك. *درسهایی از مکتب اسلام*، سال ۱۶، شماره ۱۲، صص ۲۷ ـ ۲۴.

۱۱۲. صدر، سیدمحمد باقر. *فدك در تاریخ*، ترجمه محمود عابدی، تهران، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰، ص ۳۱. و نیز منبع شماره ۵۹ ص ۱۴۱.

۱۱۳. برای بررسی مبانی فقهی و استدلالی این سخن مجعول ر.ك:

سبحانی، جعفر. برگی از دانش گسترده دخت پیامبر گرامی، زهرا علیهاالسلام، در کتاب *الزهرا ـ مجموعه مقالات*. شیخ عباس قمی و دیگران، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۴، صص ۵۰ ـ ۳۹.

۱۱۴. ترجمه شعری است منسوب به حضرت زهرا در سوگ پدر بزرگوارش:

ماذا عَلی مَن شَمَّ تُربتَ اَحمَد　　اَلّا یَشُمَّ مَدیَ الزّمانِ غَوالیاً

آنکس که عطر خاك مرقد محمد را استشمام کرده، جای آن دارد که دیگر به روزگاران مُشك نبوید. ر.ك: منبع شمارهٔ ۳۶، ص ۱۷۲.

۱۱۵. اصفهانی، عماد الدین حسین. *فاطمه الزهرا سیده نساء العالمین*. تهران، بدون ناشر، ۱۳۴۳، صص ۴۰۳ ـ ۴۰۲.

۱۱۶. منبع شماره ۶، ص ۱۱۵.

۱۱۷. منبع شماره ۲۳، ص ۱۲۹.

۱۱۸. این سخنرانی تاریخی، شیوا، بلیغ، گله‌آمیز، ترساننده و آتشین است، قدیمی‌ترین سندی که خطبه در آن ضبط شده است کتاب بلاغات النساء گردآوری شده توسط ابوالفضل احمد بن ابی طاهر مَروزی متولد ۲۰۴ و متوفای ۲۸۰ هجری قمری است. ر.ك:
منبع شمارهٔ ۶، صص ۱۲۳ـ۱۲۲.

۱۱۹. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. *دیوان حافظ* و نسخه تصحیح شده محمد قزوینی، تهران، انتشارات پیام محراب، ۱۳۷۰، ص ۱۴۰.

۱۲۰. به دلیل بلاغت و آرایش‌های لفظی و معنوی، بویژه استفاده از صنعت سجع، در خطبهٔ حضرت زهرا بعضی از نویسندگان اهل سنت آنرا ساخته ابوالعیناء می‌دانند. دکتر شهیدی در کتاب خود ضمن استدلال‌های مستحکم، بطلان این عقیده را برملا می‌سازد. ر.ك: منبع شمارهٔ ۶، صص ۱۲۶ـ۱۲۴.

۱۲۱. منبع شماره ۶، ص ۱۲۶.

۱۲۲. بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش
منبع شماره ۱۱۹، ص ۲۱۶.

۱۲۳. منبع شماره ۶، ص ۱۲۷.

۱۲۴. همان.

۱۲۵. در مورد سن حضرت زهرا بهنگام ایراد خطبهٔ مورد بحث، بین مورخان و صاحب‌نظران اختلاف است. ر.ك:
الف) محمدی اشتهاردی، محمد. *نگاهی بر زندگی حضرت فاطمه*. تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۵.
ب) حسینیان، روح الله. *فرشته زمینی: زندگانی حضرت زهرا علیهاالسلام*. تهران، انتشارات دارالحدیث، ۱۳۷۵.
ج) کمپانی، فضل الله. *حضرت زهرا علیهاالسلام*. تهران، انتشارات مفید، ۱۳۶۹.

۱۲۶. منبع شماره ۹، ص ۱۲۱.

۱۲۷. منبع شماره ۶، ص ۱۲۹.

۱۲۸. منبع شماره ۵۹، ص ۱۵۸.

۱۲۹. منبع شماره ۶۶، صص ۱۳۷ـ۱۳۶.

۱۳۰. امین، سیدمحسن. *سیره معصومان، ۲، فاطمه دخت پیامبر*. ترجمه علی حجتی

کرمانی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۳، ص ۳۸.
۱۳۱. مولوی، جلال‌الدین محمدبلخی، *مثنوی معنوی*.
۱۳۲. کمره‌ای، خلیل. *ملکه اسلام، فاطمه زهرا(ع) در مسجد پیغمبر؛ موضع انحراف کنگره اوائل صدر اسلام*.؟، کتابخانه سقراط، ۱۳۲۷، ص ۱.
۱۳۳. منبع شماره ۲۳، ص ۱۰۹.
۱۳۴. منبع شماره ۶، ص ۱۳۱.
۱۳۵. منبع شماره ۷۳، ص ۳۰۵.
۱۳۶ منبع شماره ۶، ص ۱۲۸.
۱۳۷. منبع شماره ۲۳، ص ۱۰۷.
۱۳۸. منبع شماره ۱۱۰، صص ۱۷۳ـ۱۷۰.
۱۳۹. منبع شماره ۱۱۲، ص ۲۳.
۱۴۰. قزوینی، سیدمحمد حسین. *فدك*. ترجمه سیداحمد علم‌الهدی، تهران، انتشارات کتابخانه مدرسه چهل ستون، ۱۳۵۸، ص ۱۶۷.
۱۴۱. اللهیاری، علیرضا. *سخنرانی حضرت فاطمه در مسجد پیامبر اکرم ـ ترجمه و شرح خطبه حضرت زهرا سلام‌الله علیها*. ناشر مولف، ۱۳۶۶، ص ۹.
۱۴۲. دستغیب شیرازی، سیدعبدالحسین. *بندگی راز آفرینش با شرح خطبه فدکیه حضرت زهرا*. جلد دوم، تهران، انتشارات یاسر، ۱۳۵۸، صص ۶۸۰ـ۶۵۵
۱۴۳. همان.
۱۴۴. منبع شماره ۱۳۰، ص ۴۰.
۱۴۵. منبع شماره ۶، ص ۱۲۸.
۱۴۶. منبع شماره ۱۳۲، صص ۲۳ـ۲۲.
۱۴۷. امینی، ابراهیم. **بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا علیها السلام**. قم، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ، بدون تاریخ، ص۲۳۵.
۱۴۸. منبع شماره ۶، ص ۱۳۱.
۱۴۹. منبع شماره ۱۳۲، ص ۳۴.
۱۵۰. منبع شماره ۱۳۰، ص ۴۰.
۱۵۱. گاهی اوقات گرویدن به یك بینش یا تفکر بر اثر جبر زمان یا شرایط خانوادگی و عوامل دیگری است که بطور عمده خارج از حیطه اختیار و خودآگاهی افراد است. اندیشه در

اندیشه‌ها و گزیدن راه درست بر اثر اندیشه بسیار لذت‌بخش است و این همان چیزی است که تیجانی به آن رسیده است. ر.ك:
تیجانی سماوی، محمد. *آنگاه هدایت شدم*. ترجمه محمدجواد مهری، قم، بنیاد معارف اسلامی، چاپ بیست و دوم، ۱۳۷۷.

۱۵۲. عبدالمقصود، عبدالفتاح. *امام علی ابن ابیطالب*. ترجمه سیدمحمد مهدی جعفری، جلد ۸ـ۱، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم، ۱۳۷۰.

۱۵۳. ابوعلم، توفیق. *فاطمه زهرا*. ترجمه علی اکبر صادقی، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۳.

۱۵۴. یکی از شارحان منحصر به فرد نهج‌البلاغه ابن الحدید است که خود از معتزله می‌باشد و بسیاری از علمای اهل تشیع شرح ایشان بر نهج‌البلاغه را سند کتابهای خود قرار داده‌اند.

۱۵۵. منبع شمارهٔ ۶، ص ۱۳۴.

۱۵۶. منبع شماره ۱۱۰، ص ۴۱۲.

۱۵۷. سبحانی، جعفر. برگی از دانش گسترده دخت پیامبر گرامی، زهرا علیها السلام، در کتاب *الزهرا، مجموعه مقالات*، شیخ عباس قمی و دیگران، تهران انتشارات میقات، ۱۳۶۴، صص ۵۰ـ۳۹.

۱۵۸. منبع شمارهٔ ۱۱۲، ص ۲۳.

۱۵۹. منبع شمارهٔ ۱۱۰، صص ۴۶۷ـ۴۶۵. و نیز منبع شماره ۵۹ ص ۱۹۸ـ۱۹۶.

۱۶۰. دستغیب شیرازی، سیدعبدالحسین. *زندگانی صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام‌الله علیها. سیده زنان عالم*. تهران، انتشارات کاوه، ۱۳۵۴، صص ۲۹۳ـ۲۹۲.

۱۶۱. بانوی بزرگی که نسب طایفه‌های اوس و خزرج (انصار) به او می‌رسد و ایشان بدین وابستگی خود مباهات می‌کردند. ر.ك: منبع شمارهٔ ۶، ص ۱۳۴.

۱۶۲. همان.

۱۶۳. منبع شماره ۲۳، ص ۱۱۵.

۱۶۴. منبع شماره ۶، صص ۲۰ـ۱۳.

۱۶۵. به منبع شمارهٔ ۷ رجوع کنید.

۱۶۶. Contextualist.

۱۶۷. به راستی که پیامبری از میان خودتان به سوی شما آمده است که هر رنج که شما می‌برید، برای او گران می‌آید، و سخت هواخواه شماست و به مؤمنان رئوف و مهربان است.

قرآن کریم سوره توبه، آیه ۱۲۸. ر.ك.

خرمشاهی، بهاءالدین. *ترجمه قرآن کریم*. چاپ سوم، تهران، انتشارات جامی و انتشارات نیلوفر، ص ۲۰۷.

۱۶۸. همان منبع، ص ۵۵۵، سورهٔ منافقون آیه ۸.

۱۶۹. به منبع شمارهٔ ۲۳ رجوع کنید.

۱۷۰. منبع شماره ۵۴، صص ۱۸۱-۱۸۰.

۱۷۱. منبع شمارهٔ ۶، ص ۱۳۵.

۱۷۲. منبع شماره ۱۱۰، ص ۴۵۵.

۱۷۳. همان.

۱۷۴. برای توضیح و تفصیل از وقایعی که پس از انحراف در مسیر خلافت بر سر مسلمانان آمد ر.ك:

حسینی زنجانی، سیدعزالدین. **شرح خطبه حضرت زهرا(ع)**. جلد دوم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵، صص ۲۷۱-۲۶۵.

۱۷۵. منبع شمارهٔ ۱۳۲، ص ۳۵.

۱۷۶. حسینی زنجانی، سیدعزالدین. **شرح خطبه حضرت زهرا(ع)**. جلد دوم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵، ص ۲۶۶.

۱۷۷. حضرت زهرا در خطبه‌ای که برای زنان مدینه‌ای به هنگام عیادتشان از آن حضرت ایراد فرمودند بسیاری از حوادث جهان اسلام در آینده را متذکر شدند.

۱۷۸. *ان لله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم* قرآن کریم سورهٔ رعد آیهٔ ۱۱. برای اطلاع از توضیحات بیشتر و تعابیر مختلف ر.ك.

خرمشاهی، بهاءالدین. *ترجمه قرآن کریم*. چاپ سوم، تهران، انتشارات جامی و انتشارات نیلوفر، ص ۲۵۰.

۱۷۹. منبع شمارهٔ ۶، ص ۱۳۷.

۱۸۰. قدیمی‌ترین منبع به نقل از دکتر شهیدی در کتاب زندگانی حضرت زهرا، اثری است تحت عنوان *بلاغات النساء* که توسط ابوالفضل احمد ابن ابی طاهر جمع‌آوری شده است.

۱۸۱. منبع شماره ۲۳، ص ۱۲۷.

۱۸۲. ر.ك:

Aronson, E., Wilson, T.D., & Akert, R.U. (1999). **Social Psychology**. New

York: Longman.

۱۸۳. شجاعی، سیدمهدی. *کشتی پهلوگرفته*. تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۴، صص ۱۱۱ـ۱۱۲.

۱۸۴. همان.

۱۸۵. حسینی، سیدعلی اکبر. *یادداشت‌های منتشر نشده پیرامون خطبه حضرت زهرا*. شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۸.

۱۸۶. منبع شماره ۱۸۲.

۱۸۷. مقرم، سیدعبدالرزاق. آتش در آفاق، در کتاب الزهرا: مجموعه مقالات بقلم جمعی از نویسندگان تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۴، صص ۴۱۱ـ۲۱۷.

۱۸۸. یکی از تدابیر عثمان برای خلوت کردن خانه علی از طرفداران او استفاده از مضیقه اقتصادی بود که تصرف فدك نیز با همین استدلال وی و دیکته به خلیفه اول انجام شد. سخن عثمان در توصیه به ابوبکر چنین است: مردمان بندگان دنیایند و چیزی غیر از آن نمی‌جویند، از علی و خانواده‌اش سهم بیت المال و خمس و فدك را باز گیر [تا تهیدست شود].

۱۸۹. این عنوان از کتاب بانوی نمونه اسلام انتخاب شده است. ر.ك: منبع شمارهٔ ۱۴۷. ص ۲۴۸.

۱۹۰. ر.ك: منبع شمارهٔ ۱۴۷، ص ۲۴۸.

۱۹۱. ر.ك: منبع شمارهٔ ۱۸۳، ص ۱۲۰.

۱۹۲. یونسیان، علی اصغر. *ریحانه النبی*. قم نشر مولود کعبه، چاپ دوم، ۱۴۱۷ هـ.ق. صص ۱۶۴ـ۱۶۵.

۱۹۳. منبع شماره ۲۳، ص ۱۶۲.

۱۹۴. منبع شماره ۱۸۳، ص ۱۲۲.

۱۹۵. منبع شماره ۲۳، ص ۱۶۱.

۱۹۶. منبع شماره ۱۱۰، ص ۵۸۱.

۱۹۷. همان. ص ۵۷۹.

۱۹۸. منبع شماره ۱۸۳. ص ۱۲۲.

۱۹۹. برای اطلاع بیشتر در باب دیدگاه مکتب اسلام پیرامون زن و نقش زن از این منظر ر.ك. به:
الف) شلتوت، محمود. *سیری در تعالیم اسلام*. ترجمه سیدخلیل خلیلیان، تهران شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۹، صص ۱۸۵ـ۱۶۵.

ب) منبع شمارهٔ ۲۵.

ج) لبیب بیضون. المرأه فی الاسلام و من خلال نهج البلاغه. در کتاب *نهج‌البلاغه نبراس السیاسه و منهل التربیه*. صص ۲۳۲-۱۷۹.

د) جوادی آملی، عبدالله. *زن در آینه جلال و جمال*. ویراستار محمود لطیفی، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۵.

هـ) روزنامه جمهوری اسلامی. *سیمای زن مسلمان در کلام امام*. سال سیزدهم، شماره ۳۶۴۱، ۷۰/۱۰/۴، ص ۱۲.

و) باهر، حسین. *ویژگیهای زن نمونه در اسلام*. روزنامه کیهان، سال ۵۰، شماره ۱۴۶۵۱، ۷۱/۹/۲۳، ص ۵.

ز) رفیعی‌زاده، شهرام. *ولادت کوثر*. روزنامه کیهان، سال ۵۰، شماره ۱۴۶۵۲، ۷۱/۹/۲۴، ص ۶.

۲۰۰. ترجمه: کیف اصبحت من علتك یا ابنه رسول الله؟ [ای دختر پیغمبر با بیماری چگونه شب را به صبح کردید].

۲۰۱. منبع شماره ۶، صص ۱۵۱-۱۵۰.

۲۰۲. منبع شماره ۵۴.

۲۰۳. منبع شماره ۱۸۳، صص ۱۳۰-۱۲۹.

۲۰۴. آقایی، سیدمسعود. *چشمه در بستر؛ تحلیلی از زمان‌شناسی حضرت زهرا سلام‌الله علیها*. قم، انتشارات حضور، ۱۳۷۴.

۲۰۵. منبع شماره ۲۳، ص ۱۵۴.

۲۰۶. منبع شماره ۱۳۸، ص ۱۳۰.

۲۰۷. هنگامی که یوسف صدیق(ع) توسط پادشاه مصر به زندان افکنده شد، برای تعبیر خواب هم‌بندان خویش، مقدمه‌ای در باب پرستش خدای واحد و اجتناب از بت‌پرستی و شرك بیان فرمودند. ر.ك:

خرمشاهی. بهاءالدین. *ترجمه قرآن کریم*. چاپ سوم، تهران، انتشارات جامی و انتشارات نیلوفر، صص ۲۴۰-۲۳۹. توضیحات ذیل آیه ۳۹ سورهٔ یوسف.

۲۰۸. منبع شماره ۲۳، ص ۱۵۵.

۲۰۹. سیدمحسن. مقاله علامه سیدمحسن امین در کتاب الزهرا: مجموعه مقالات بقلم جمعی از نویسندگان تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۴، ص ۱۵۷.

۲۱۰. دشتی، محمد. *نهج الحیاه (فرهنگ سخنان فاطمه سلام‌الله علیها)*. قم، موسسه تحقیقاتی امیرالمومنین، ۱۳۷۲، ص ۱۲۳.
۲۱۱. منبع شمارهٔ ۶، ص ۱۵۲.
۲۱۲. منبع شمارهٔ ۲۰۹.
۲۱۳. برای اطلاع بیشتر از این وقایع به فصلی که تحت عنوان برای عبرت تاریخ توسط دکتر شهیدی در منبع شماره ۶ صفحات ۱۸۵ـ۱۶۵ ارائه شده است مراجعه نمائید.
۲۱۴. قزوینی، سید محمد کاظم. *فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت*. ترجمه دکتر حسین فریدونی، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۱، صص ۵۶۱ـ۵۲۰.
۲۱۵. قزوینی، سید محمد کاظم. *فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت*. ترجمه دکتر حسین فریدونی، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۱، صص ۵۶۱ـ۵۲۰. این تعبیر از امام خمینی در توصیف مسلمانانی بکار رفته که در قبال رویدادهای اجتماعی ـ سیاسی اطراف خود بی‌تفاوتی پیشه می‌کنند و معتقدند دینداری مختص عبادات و احکام انفرادی است. ر.ك: مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی. *صحیفه نور؛ مجموعه رهنمودهای امام خمینی(ره)*. تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.
۲۱۶. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. *دیوان حافظ*. نسخه تصحیح شده محمد قزوینی، تهران، انتشارات پیام محراب، ۱۳۷۰، ص ۸۷.
۲۱۷. منبع شمارهٔ ۶، ص ۱۵۴.
۲۱۸. منبع شمارهٔ ۱۳، ص ۱۸۲.
۲۱۹. همان. ص ۱۸۱
۲۲۰. منبع شمارهٔ ۶۶، صص ۱۶۳ـ۱۶۲.
۲۲۱. منبع شمارهٔ ۹۹، ص ۱۴۲.
۲۲۲. منبع شمارهٔ ۱۱۰، ص ۵۹۰. علاوه بر این وصایای دیگری از حضرت زهرا(س) در برخی منابع ذکر شده است. ر.ك:
امینی، ابراهیم. *بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام*. قم، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ، بدون تاریخ، صص ۲۷۵ و ۲۷۱.
۲۲۳. منبع شمارهٔ ۶، همان صفحه.
۲۲۴. حسینی شاهرودی، سیدمحمد. *اسوه اخلاق؛ الگوهای رفتار حضرت زهرا*. تهران، سازمان تحقیقات خودکفایی بسیج، ۱۳۷۶، ص ۲۴.

۲۲۵. منبع شمارهٔ ۶، صص ۵۹۵ـ۵۸۷.
۲۲۶. منبع شمارهٔ ۲۳، ص ۱۶۶.
۲۲۷. منبع شمارهٔ ۱۱۰، ص ۵۹۷.
۲۲۸. همان.
۲۲۹. منبع شمارهٔ ۱۳، ص ۱۸۴.
۲۳۰. شیخ‌الاسلامی،؟ ـ فیلی،؟. *حضرت زهرا در کلام ولایت*. تهران، سازمان تحقیقات خودکفایی بسیج، ۱۳۷۶، ص ۸۲.
۲۳۱. بعد از دفن بدن مطهر حضرت زهرا، امام علی علیه‌السلام رو به قبر پیغمبر نمود و سخنان حزن‌انگیزی که حکایت از سوز درونی آن حضرت داشت ایراد کرد و فرمود: هم‌اینك دخترت به تو خواهد گفت که پس از تو چه ستم‌هایی از امت بر او وارد شد. یا رسول‌الله از او بپرس و اصرار کن تا حکایت رازهای درونی‌اش را به تو باز گوید. بعد از مرگ رسول خدا دانستم که میان دوستان سرانجام جدایی خواهد بود و....
برای مطالعهٔ متن کامل مراثی حضرت علی که در واقع خطبه‌ای بلیغ است، ر.ك.: منبع شمارهٔ ۱۱۰. صص ۶۲۰ـ۶۰۵. و نیز:
مقرم، سیدعبدالرزاق، آتش در آفاق. در *الزهرا؛ مجموعه مقالات*. به قلم شیخ عباس قمی و دیگران، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۴، صص ۴۰۱ـ۳۹۰.
۲۳۲. بیت دوم این شعر چنین است:

لا خیرَ بعدك فی الحیوة وَاِنّما *اَبکی مَخافةَ اَن تَطولَ حیاتی*

ر.ك.: منبع شمارهٔ ۹، ص ۱۵۰.
۲۳۳. با اندکی تغییرات اقتباس شده است از:
منبع شمارهٔ ۹۹، ص ۱۴۸.
۲۳۴. منبع شمارهٔ ۱۴۷، ص ۲۹۱.
۲۳۵. منبع شمارهٔ ۹۹، ص ۱۷۴.
۲۳۶. منبع شمارهٔ ۱۱۰، ص ۶۱۴.
۲۳۷. در جنگ احزاب به تدبیر سلمان فارسی گرداگرد مدینه با خندقی که مسلمانان حفر کردند محافظت می‌شد. عَمربن عبدود، یکی از پهلوانان عرب، که از خندق عبور کرده بود در یك نبرد سرنوشت‌ساز با امام علی از پای درآمد. او به هنگام مغلوب شدن توسط حیدر کرّار با انداختن آب دهان بر چهرهٔ امام علی(ع) اسائهٔ ادب کرد. به دنبال این کار امام از

سینه او برخاست و پس از اندکی قدم زدن مجدداً به سراغ او رفت و دفتر ناپاك عمرش را بست. سبب این کار را خودشان فرو نشاندن خشم ناشی از بی‌ادبی عَمر ذکر فرموده‌اند و از این طریق نهایت اخلاص خود را در راه خدا نشان دادند. همین ضربت بود که وجود مبارك پیغمبر ارزش معنوی آن را برابر با اندازهٔ عبادت جن و انس دانستند. ر.ك.:
منبع شمارهٔ ۲۳، ص ۱۶۱.
مولوی این رویداد عظیم را به نحوی زیبا به شعر در آورده است که مطلع مثنوی او چنین است:

از علی آموز اخلاص عمل — شیر حق را دان منزه از دغل

ر.ك.:
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. *مثنوی معنوی*.

۲۳۸. منبع شمارهٔ ۹، ص ۱۰۳.

۲۳۹. بنت الشاطی، عایشه. *زینب بانوی قهرمان کربلا*. ترجمه حبیب چایچیان و مهدی آیت‌الله‌زاده نائینی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۵.

۲۴۰. با اشاره به پیام مقام معظم رهبری به سمینار کوثر در شیراز به تاریخ ۶۵/۱۱/۲۹ ر.ك.:
شیخ‌الاسلامی،؟ـفیلی،؟. *حضرت زهرا در کلام ولایت*. تهران، سازمان تحقیقات خودکفایی بسیج، ۱۳۷۶، ص ۷۳.

۲۴۱. منبع شمارهٔ ۷۳، ص ۲۶۲.

۲۴۲. منبع شمارهٔ ۵۹، صص ۱۹۹ـ۱۹۸.

۲۴۳. منبع شمارهٔ ۸، ص ۱۰۱.

۲۴۴. اسماء بعد از مرگ ابوبکر همسر حضرت علی شد. ر.ك.؛ منبع پیشین. صص ۲۱۸ـ۲۱۶.

۲۴۵. منبع شمارهٔ ۲۳، ص ۱۴۱.

۲۴۶. محمد ابن ابوبکر ـ که باید گفت محمد ابن اسماء ـ یکی از یاران باوفای حضرت علی بود که بعد از شهادت وی در یکی از جنگها امام علی فرمودند: کمرم شکست. ر.ك.:
منبع شمارهٔ ۵۹. ص ۲۱۸.

۲۴۷. عبور رزمندگان اسلام از رودخانهٔ وحشی اروند در جنگ ایران و عراق، در شبی تاریك و طوفانی، که در حملهٔ والفجر هشت انجام شد و با هیچکدام از محاسبات و معادلات نظامی و استراتژیکی قابل توجیه نیست، با رمز مقدس یا فاطمهٔ زهرا میسر شد. تاریخ گواهی

خواهد داد که گذر از این رودخانه خروشان، آنهم با شرایط شب حمله، چندان متفاوت از عبور حضرت موسی از رود نیل نیست.

۲۴۸. منبع شمارهٔ ۹، ص ۱۵۵.

۲۴۹. سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین. *کلیات سعدی*.

۲۵۰. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. *دیوان حافظ*. نسخه تصحیح شده محمد قزوینی، تهران، انتشارات پیام محراب، ۱۳۷۰، ص ۱۳۱.

۲۵۱. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. *مثنوی معنوی*.

جهت مطالعه بیشتر

علاوه بر منابع ذکر شده در قسمت منابع و پی نوشت‌ها، در نگارش کتاب حاضر به منابع ذیل نیز نیم نگاهی داشته‌ایم که جهت اطلاع دانش پژوهان ارائه می گردد:

ایمانی یامچی، حسین. *منم فاطمه*. قم، نشر روح، ۱۳۷۶.

احمدی، حبیب‌الله. *فاطمه زهرا الگوی زندگی*. قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

اشعری، عبدالحسین. *سیمای فاطمه (س) در قرآن و عترت*. مرکز فرهنگی انصار المهدی، چاپ اول، ۱۳۷۶.

الرحمانی الهمدانی، شیخ احمد. *فاطمه زهرا بهجه قلب المصطفی*. نشر مرضیه، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

المدرسی، عباس. *کلمه الزهرا(س) (خطبه الزهرا فی احدث عقیده شعریه)*. نشر عاشورا.

ام المحسن،؟. *قبر مادرم کجاست*. قم، نشر الهادی، ۱۳۷۶.

انصاری زنجانی، اسماعیل. *فاطمه در آئینه کتاب*. قم، نشر الهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

انصاری، عذرا. *جلوه‌های رفتاری حضرت فاطمه(س)*. قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

انصاری، محمدباقر ـ رجایی، سیدحسین. *اسرار فدک*. قم، نشر الهادی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

انصاری، محمدباقر ـ رجایی، سیدحسین. *خطابه فدک ماجرای غصب فدک و اقدامات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا(ع)*. قم، نشر الهادی، چاپ اول، ۱۳۷۶.

بهداروند، محمدمهدی. *کوچه‌های غربت*. نشر برگزیده، چاپ اول، ۱۳۷۶.

بهزادپور، سیمین‌دخت. *چرا فاطمه فاطمه شد؟* تهران، انتشارات خرداد، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

بابازاده، علی‌اکبر. *تحلیل سیره فاطمه زهرا(س)*. قم، انتشارات انصاریان، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

جویباری، محمود. *فاطمه زهرا(س) شکوفه عصمت*. تهران، انتشارات نبوی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

جویباری، محمود. *شکوفه عصمت*. تهران، مؤسسه انتشارات نبوی، ۱۳۷۵.

جویباری، محمود. *سرگذشتهای پیامبر و فاطمه(س)*. قم، انتشارات ام ابیها، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

جعفری، مهدی. *فاطمه زهرا(س) مستوره آفتاب سرمد*. نشر جلی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

جعفری، مهدی. *حدیث غربت* (خطبه‌های حضرت زهرا در مسجد پیامبر و بستر شهادت)، انتشارات صائب، چاپ اول، ۱۳۷۵.

حسینی شیرازی، سیدمحمد. *حضرت فاطمه علیهاالسلام بهترین الگوی بانوان*. ترجمه سیدمحمد باقرفالی، اصفهان، واحد فرهنگی بنیاد تعالیم اسلامی، ۱۳۵۲.

حسینی، سیدمرتضی. *حضرت فاطمه در کتب اهل سنت*. ترجمه علی شیروانی هرندی، تهران، انتشارات الزهرا، چاپ اول، ۱۳۶۹.

فضلی، نادر. *با دخترم زهرا(س)*. انتشارات رایحه، چاپ اول، ۱۳۷۶.

حسینیان، روح‌الله. *فرشته زمینی: زندگانی حضرت زهرا علیهاالسلام*. تهران، انتشارات دارالحدیث، ۱۳۷۵.

دفتر تبلیغات حوزه علمیه. *فاطمه گلواژه آفرینش (شخصیت حضرت فاطمه(س)*،

جایگاه حقوق زن و وظایف همسری). قم، چاپ ششم، ۱۳۷۵.

دخیل، محمدعلی محمد. *فرازهائی از فضائل حضرت زهرا*. ترجمه لطیف راشدی، تهران، نشر فرهنگی مشرق، ۱۳۷۷.

دستغیب شیرازی، سیدعبدالحسین. *بندگی راز آفرینش با شرح خطبه فدکیه حضرت زهرا*. جلد اول، تهران، انتشارات یاسر، ۱۳۵۸.

دشتی، محمد. *تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا(س)*، (بررسی تاریخی سیاسی ۷۵ روز پس از وفات پیامبر). قم، انتشارات امام علی(ع)، چاپ پنجم، ۱۳۷۶.

رهبر اصفهانی، شرف‌الدین. *فاطمه علیهاالسلام برترین بانو*. قم، نشر قدس، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.

ربانی گلپایگانی، علی. *قطره‌ای از دریا با شرح کوتاهی برخطبه حضرت زهرا*. قم، انتشارات لوح محفوظ، ۱۳۷۷.

زهرایی، زهرا. *بانوی آسمانی، زندگی حضرت زهرا(س) (برای دانش‌آموزان)*. انتشارات آزاد گرافیك، چاپ اول، ۱۳۷۶.

شیرازی، رضا. *ام‌ابیها*. تهران، انتشارات پیام آزادی، چاپ دهم، ۱۳۷۵.

صادقی اردستانی، احمد. *فاطمه الگوی زن مسلمان*. قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

عقیقی بخشایشی،؟. *صدیقه طاهره(س) بانوی بزرگ اسلام*. قم، انتشارات نوید اسلام، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

قمی، عباس ـ محمدی اشتهاردی، محمد. *رنجها و فریادهای فاطمه(س)*. ترجمه کتاب بیت‌الاحزان. قم، انتشارات ناصر، چاپ یازدهم، ۱۳۷۷.

مکارم شیرازی،؟. *زندگانی حضرت فاطمه زهرا(س)*. تهران، انتشارات طور، چاپ پنجم، ۱۳۷۶.

مکارم شیرازی،؟. *زهرا برترین بانوی جهان*. قم، انتشارات سرور، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

موسوی سیستانی، سیدغلامعلی. *پرتوی از زندگانی دو بانوی بزرگ اسلام*. قم، چاپخانه قدس، ۱۳۷۵.

مهدی انصاری، د. *فاطمه اسطوره جهاد، مبارزه و مقاومت*. قم. ؟. ؟.

مؤسسه تحقیقات و انتشاراتی فیض کاشانی. *سیره حضرت فاطمه(س)*. ناشر مؤلف، چاپ ششم، ۱۳۷۴.

مؤسسه در راه حق. *بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا(س)*. قم، هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۶.

محمدی اشتهاردی، محمد. *حضرت معصومه، فاطمه دوم*. قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۵.

محمدی اشتهاردی، محمد. *زنان مردآفرین تاریخ*. تهران، مؤسسه انتشارات نبوی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

محمدی اشتهاردی، محمد. *نگاهی برزندگانی حضرت فاطمه*. تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۵.

مدرسی، سیدمحمدتقی. *زندگانی و سیمای حضرت فاطمه زهرا(س)*. ترجمه محمد صادق شریعت، مؤسسه فرهنگی انصار الحسین، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

مقرم، سیدعبدالرزاق. *صدیقه شهیده زهرا(س)*. قم، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

نصیرپور، قاسم. *زندگانی فاطمه زهرا*. تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم. ؟.

واحدی، سیدمحمد. *فدك ذوالفقار فاطمه(س)*. انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۷۵.

یونسیان (ملتجی)، علی اصغر. *ریحانة النبی (در مناقب و مصائب حضرت فاطمه زهرا(س))*. قم، نشر مولود کعبه، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

فهرست اسامی افراد و مکانها

الف

ابن ابی الحدید ۴۵
ابوبکر ۲۲، ۲۳، ۷۲
ابوذر ۷۰
ابوطالب ۲۰
ابوعلم توفیق ۲۴، ۲۵، ۴۵
اسامه ۳۰
اسماء دختر عُمیس ۶۹، ۷۲
امامه ۶۸
ام سلمه ۲۳، ۵۶
ام کلثوم ۶۹
ام ایمن ۷۲
انصار ۲۵، ۴۳

ب

بدر ۷۱
بلال ۲۳، ۶۷
بقیع ۷۰

ت

تیجانی ۴۵

ح

حجاز ۲۰، ۲۳
حسن(ع) ۲۸، ۲۹، ۷۱
حسین(ع) ۲۸، ۲۹، ۷۱

خ

خانه وحی ۶۲
خدیجه(ع) ۱۹، ۲۰
خلیفه ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۹
خیبر ۷۱

ر

رسول الله ۱۵، ۲۲، ۵۷، ۶۲
رقیه ۲۲

ز

زهـــرا(ع) ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۶۱،

۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴
زید ۳۰
زینب ۲۲، ۶۹، ۷۱

س

سقیفه ۳۴
سلمان ۲۵، ۳۱، ۷۲

ش

شعب ابی طالب ۱۹، ۲۲

ع

عایشه ۶۷
عبدالرحمن عوف ۲۲
عبدالفتاح عبدالمقصود ۴۵
علی(ع) ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲
عمر ۲۲
عمروبن عبدود ۷۱

غ

غدیر ۴۳

ف

فاطمه زهرا(ع) ۱۶، ۴۳، ۴۷
فاطمه(ع) ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴
فدك ۳۱، ۳۶، ۴۶، ۴۷، ۵۵
فضّه ۲۷، ۷۱

ک

کربلا ۷۱

م

محسن ۳۵
محمد امین ۲۲
محمد(ص) ۱۹، ۲۱، ۳۹، ۴۱، ۶۷
مدینه ۲۱، ۴۹، ۶۱، ۶۴، ۶۹، ۷۰
مصطفی(ع) ۲۱
مکه ۲۰
موسی(ع) ۴۳، ۴۸
مهاجر ۲۵، ۴۳، ۵۲

هـ

هارون ۴۳، ۴۸

ی

یثرب ۲۰، ۲۱، ۵۰
یوسف پیامبر(ع) ۶۳

۴۵۰۰ ریال

انتشارات اطلاعات
شابک ۰- ۴۴۸- ۴۲۳- ۹۶۴
ISBN 964-423-448-0